

زن در جامعه و خانواده و مبارزه

بهرام رحمانی

سیزدهم اسفند ماه هشتاد و پنج

مقدمه

اساس تقسیم ناعادلانه کار اجتماعی و استثمار نیروی کار، منجر به شکل‌گیری سیستم بهره‌کشی انسان از انسان شده است. در میان ساختار پیچیده روابط ناعادلانه طبقاتی، مردسالاری، خشونت، جنگ و دیکتاتوری، امر آزادی و برابری زن یک وجه پیکار دائمی کمونیست‌ها در طول تاریخ شکل‌گیری طبقات بوده است.

علاوه بر ستم جنسی، زن در جهان سرمایه‌داری به عنوان کارگر نیز تحت ستم طبقاتی قرار دارد. کارهای کمرشکن خانه، مسئولیت پخت و پز و نگهداری کودکان و صدها مشکل و موانعی که بیش‌تر آن‌ها برای مرد ناشناخته است، بر سر راه زن گسترده شده است. بسیاری از امور که برای مرد مجاز، يك امر بدیهی و پیش‌پا افتاده به شمار می‌آید، برای زن ممنوع و برخلاف شئونات اجتماعی اعلام گردیده است. برای مثال اگر زن، آزادی بیش‌تر و حقوق انسانی برابر با مرد را مطالبه نماید به عقیده مدافعین فرقه‌های مختلف مذهبی و ناسیونالیستی، این گرایش‌ها عقاب مانده سرمایه‌داری، جرم بزرگی را مرتکب شده که نابخشودنی است.

نقش زن در جامعه و خانواده و مبارزه، نقشی مهم و برای زیر بنای ساختارهای اجتماعی اهمیت ویژه‌ای دارد. بنابراین، جدا کردن نقش زن در جامعه و خانواده و مبارزه، یک جدایی کاذب است. اگر از این زاویه به مساله زن و آزادی‌هایش بنگریم قطعاً باید به این نتیجه برسیم که یک دیوار چینی بین جامعه و خانواده و مبارزه وجود ندارد و برعکس تاثیر متقابلی هم بر روی هم دارند. یعنی اگر زن در جامعه آزاد باشد در محیط خانواده نمی‌توان آن را محدود کرد، فقط می‌توان آزادی او را نقض کرد. اگر در خانواده آزادی وجود داشته باشد، زنی که وارد جامعه می‌شود، جامعه نیز به طور مطلق نمی‌تواند آزادی او را زیر علامت سؤال ببرد. زیرا زنی که به منافع انسانی و اجتماعی خود آگاه است با شهادت در مقابل این فشارها و ناملازمات می‌ایستد و از هر طریق ممکن برای به دست آوردن آزادی خود مبارزه می‌کند. بنابراین، آگاهی و مبارزه نقش مهمی را در رهایی زن و برابری واقعی زن و مرد ایفا می‌کند.

همچنین بسیار مهم است که تفاوت‌های ارگانیک و فیزیولوژیک طبیعی زن و مرد را نباید به تفاوت در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترش داد. هرگونه تفاوت در این عرصه‌ها به تبعیض و نابرابری و گرایش ارتجاعی مردسالاری منجر می‌شود. از این رو، بدون در نظر گرفتن جنسیت، چه زن و چه مرد، باید در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از حقوق یکسان و برابری برخوردار باشند. در این موارد هیچ توجیه ارگانیک و فیزیولوژیکی پذیرفته نیست و فراتر از آن، نظریه‌ای ارتجاعی و توجیه تبعیض و نابرابری و ستم مضاعف بر زنان و آشکارا تبلیغ و ترویج فرودستی زن و مردسالاری است.

ریشه‌های ستم بر زنان را باید در روابط تولیدی حاکم بر جهان مبتنی بر سرمایه که بر اساس مناسبات بهره‌کشی انسان از انسان پایه‌ریزی شده است مورد نقد و بررسی قرار داد. سیستم سرمایه‌داری، در پروسه رشد و تکامل خود، به دلیل نیاز به نیروی کار ارزان قیمت، زنان و کودکان را به عرصه کار مزدی کشاند. از این رو تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شده است سرمایه‌داری، همچنان به نیروی کار ارزان قیمت زنان و کودکان کار برای کسب سود بیش‌تر نیاز دارد. بنابراین، سیستم سرمایه‌داری به دلیل منافی که در روابط و مناسبات تولید سرمایه‌داری دارد، همواره تبعیض و نابرابری بین زن و مرد و پایداری مناسبات مردسالاری را بازتولید می‌کند و اگر هم در جایی مجبور به عقب‌نشینی شده و امتیازی می‌دهد در فرصت تاریخی دیگری آن را پس می‌گیرد. در چنین مناسبات تولیدی تلاش می‌شود که زنان از عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دور نگاه داشته شوند تا ستم «جنسیتی» نیز همواره در مناسبات سرمایه‌داری به عنوان مساله‌ای تغییرناپذیر باقی بماند.

تحلیلی بر نقش زن در جامعه و خانواده و مبارزه، ریاکاری سرمایه‌داری در دفاع از حقوق زنان و آن‌گرایش فمینیستی را که مشکل زنان را نه در مناسبات سرمایه‌داری، بلکه صرفاً در دشمنی و خصومت با مردان دنبال می‌کند را به نمایش می‌گذارد.

زن در جنبش کارگری

مبارزه برای رهایی زنان و برقراری برابری واقعی بین زن و مرد، همواره بخش جدایی‌ناپذیر مبارزه دایمی جنبش کارگری کمونیستی در طول تاریخ عروج سرمایه‌داری بوده و هنوز هم هست. به قول کلنتای:

«این زنان کارگر بودند که با دستن کاری خود راه ناهمواره استقلال را برای زنان هموار کردند... زن کارگر، زمانی برای حق کار به مبارزه برخاست که اساساً کار کردن برای زنان بورژوا، ننگ به حساب می‌آمد. زن بورژوا، آسوده خاطر، در چهاردیواری خانه‌اش آرمیده بود و به خرج همسر، پدر، برادر یا عاشق پیشه‌گانش در سعادت به سر می‌برد؛ حال آن که، زن کارگر در مبارزه بی‌پروایش برای نان روزانه، شعار... «حق کار کردن» را در عمل متحقق نمود.» بدین ترتیب، زن کارگر، با وجود سختی‌ها و مشکلات فراوان مبارزه می‌کرد. زن بورژوا، بی‌خبر از همه چیز به دنبال منافع خصوصی خود مطیع و فرمانبردار مرد بود.

در سال ۱۸۳۷، جنبش بزرگ «چارتیست‌ها» (طرفداران منشور)، به ابتکار انجمن کارگران لندن، در انگلستان اعلام موجودیت کرد. روزنامه این جنبش «ستاره شمال» نام داشت. این جنبش که یکی از مترقی‌ترین اتحادیه‌های کارگری خود بودند برنامه شش ماده داشتند که حول آن مبارزه می‌کردند. با وجود این که در این شش ماده به مساله مستقیم زنان اشاره نشده بود، اما زنان در این جنبش فعال بودند. کلنتای، درباره شرکت زنان در این جنبش نوشته است: «در سال ۱۸۴۱، در صنایع انگلستان، چیزی حدود نیم میلیون زن کار می‌کردند (از ۴۶۴۰۰۰ زن، ۲۵۸۰۰۰ نفر در صنایع نساجی و ۱۷۷۰۰۰ نفر در تهیه پوشاک اشتغال داشتند). آن‌ها فعالانه در مبارزه طبقاتی شرکت داشتند...»

جنبش چارتیست‌ها، در سال ۱۸۴۲ سرکوب شد. حدود ۱۵۰۰ نفر از فعالین و رهبران آن دستگیر شدند و در سال ۱۸۵۰، این جنبش از صحنه سیاسی انگلستان محو شد.

برخی از اتحادیه‌های کارگری در مبارزه‌ای که بر علیه اجحافات و زیاده‌روی‌های بورژوازی به مبارزه محدود فرمیستی مشغولند، حضور زنان کارگر در این تشکل‌ها را چندان جدی نمی‌گیرند. این در حالی است که میلیون‌ها زن کارگر عضو این تشکل‌ها هستند. تقریباً در کلیه کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و در کشورهای در حال توسعه، تعداد زنانی که در تولید اشتغال دارند، به نحو قابل ملاحظه‌ای در حال افزایش است.

همچنین هنگامی که بی‌کارسازی کارگران مطرح است زنان در اولین ردیف بی‌کاران قرار می‌گیرند، در حالی که همین اتحادیه‌ها قرار است از حقوق اعضای خود دفاع کنند، اما در بی‌کارسازی زنان، عکس‌العمل و اعتراض جدی از خود نشان نمی‌دهند. کمونیست‌ها همواره این گرایش فرمیستی درون طبقه را مورد نقد قرار می‌دهند.

اساساً تقسیم‌بندی استثمارشدگان بر حسب جنسیت، بیانگر گرایش بورژوایی و یا یک نوع محافظه‌کاری است که هنوز در میان تشکل‌های کارگری فرمیستی از دوران قدیم باقی مانده است. اگر در دوران انترناسیونال اول، بسیاری از این تشکل‌ها زنان را در میان صفوف خود راه نمی‌دادند و با اعتراض شدید انترناسیونال و مارکس روبرو بودند، بعدها این تشکل‌های کارگری به زائده احزاب فرمیست سوسیال دمکرات تبدیل شدند و در دو جنگ جهانی اول و دوم در کنار آن‌ها قرار گرفتند. متأسفانه هنوز هم این تفکر مانع از آن است که مثلاً اتحادیه‌های کارگری آمریکا و انگلستان و غیره، یک اعتراض و اعتصاب جدی علیه جنگ دولت‌های امپریالیستی این کشورها سازمان‌دهی کنند و نگذارند آن‌ها با سیاست‌های عنان گسیخته جامعه بشری را به سوی جنگ و سرکوب و فقر بکشانند. بیش‌ترین قربانیان این جنگ‌ها متأسفانه مردم عادی، به ویژه کودکان و زنان هستند. «شعار کارگران جهان متحد شوید!»، که در گذشته حتی بسیاری از اتحادیه‌های کارگری نیز آن را بر سر در و دیوارشان و سالن‌های کنفرانس‌شان آویزان می‌زدند، امروز فراموش کرده‌اند. کارگران عراقی که هر روز در میان جنگ امپریالیستی و ملی و مذهبی جان خود را از دست می‌دهند، انگار بخشی از طبقه کارگر جهانی نیستند؟! البته اعتراضاتی در این سال علیه جنگ صورت گرفته است اما این اعتراضات چندان موثر نبودند و مانع ادامه لشکرکشی و جنگ دولت‌های جنگ‌طلب نشدند.

از سوی دیگر تاکنون، زنان با همان میزان تخصص مردان، دست‌مزدهای پایین‌تری دریافت می‌کنند. این پایین بودن دست‌مزد زنان، ربطی به سطح تولید محصول بیش‌تر، بازدهی بیش‌تر، تخصص بیش‌تر ندارد، چون زن است باید دست‌مزد کم‌تری نسبت به همکار مرد خود داشته باشد. این یک تفکر بورژوایی است که هر کارگری اعم از زن و مرد باید بر علیه آن مبارزه کند و خواهان حقوق برابر در ازای کار برابر بدون در نظر گرفتن جنسیت شوند. این تفکر شنیع‌ترین و غیرانسانی‌ترین نوع استثمار را مدنظر دارد.

از نظر پرولتاریا، کار و دست‌مزد بر حسب جنسیت نباید وجود داشته باشد. شعار «دست‌مزد برابر، در ازای کار برابر» را مستقل از جنسیت کارگران، باید به یک شعار عمومی در هر کارخانه و کارگاهی تبدیل کرد. اگر زنان در مبارزه طبقه کارگر در یک موقعیت برابر با همکاران مرد خود سازمان‌دهی نشوند، عملاً دست بورژوازی، به خصوص در سطح تعیین و انعقاد دست‌مزدها و هنگام بی‌کارسازی‌ها بازتر خواهد بود. بورژوازی از هر گونه تفرقه در میان کارگران و ضعف سازمان‌دهی آن‌ها به نفع سیاست‌های خود نهایت سود را می‌برد. از این رو نباید در این عرصه نیز فضا را برای مانور بورژوازی باز گذاشت.

تشکل‌یابی زنان

گرایش‌های فرمیستی و به خصوص گرایش ارتجاعی مردسالاری و همچنین گرایش فمینیستی لیبرالی، سبب شده است که در برخی از کشورها سازمان‌های صرفاً «زنانه» مستقل از شرکت «مردان» تشکیل شود که هدف مبارزه-شان نه مبارزه با استثمارگران، بلکه عمدتاً بر علیه مردان متمرکز شده است. چنین تفکری، نه تنها کمک چندانی به رشد و گسترش مبارزه زنان بر علیه ستم بورژوازی و مردسالاری نمی‌رساند، بلکه لطمات جدی نیز به مبارزه مشترک زن و مرد برای برقراری برابری زن و مرد لطمه می‌زند. مساله و مشکل زن، مساله و مشکل مرد نیز هست. مردان وظیفه دارند که در راه رهایی زن، دوش به دوش زنان مبارزه کنند. آن گرایشی که مانع این مبارزه مشترک است را باید عمیقاً نقد کرد.

البته، حق طبیعی هر گروهی از زنان است که تشکل دلخواه خود را به وجود آورند، تا آنجا که به کمونیست‌ها مربوط است آزادی بیان و تشکل را به رسمیت می‌شناسند و هر تشکلی که زنان و کارگران به وجود می‌آورند را تخریب نمی‌کنند. آنچه که مورد نقد کمونیست‌هاست نه تشکل، بلکه مضمون و محتوا و اهداف آن تشکل است. شکی نیست که در امر تشکل نباید «جنسیت» مورد کمکش و مناقشه قرار گیرد تا در فضایی آزاد و دوستانه زن و مرد هر دو در کنار هم مبارزه را عمیق‌تر و وسیع‌تر و قدرت‌مندتر پیش ببرند. در چنین شرایطی، نیازی به تشکل زنان و یا مردان باقی نمی‌ماند. خود ساختن دو نوع تشکل، به طور اتوماتیک مرزی را بین دو جنس به وجود می‌آورد که به دور شدن بیشتر و تضعیف مبارزه منجر می‌گردد. این هم به نفع نیروهای ارتجاعی ضدزن آزادی و برابری زن با مرد است. در هر صورت برپایی هر تشکلی براساس جنسیت، بی‌شک به پیش‌برد مبارزه مشترک زنان و مردان آزادی‌خواه و برابری‌طلب کمک چندانی نمی‌رساند.

بسیار مهم است که توجه کنیم رهایی زن فقط امر خود زنان نیست، بلکه رهایی زن از قید و بند خرافات ملی و مذهبی و مردسالاری به آزادی کل جامعه منجر می‌شود؛ بنابراین، مسئله آزادی زن، مسئله مشترک هر دو، یعنی زن و مرد است.

بدین ترتیب، یکی از بزرگترین ضعف‌های جنبش زنان، «زنانه» کردن آن است. این سنت کهنه مردسالاری و مذهبی است که امروز در قالب و بسته‌بندی «مدرن‌تری» به جامعه ارائه می‌شود. صرفاً زنانه کردن این جنبش، با توجه به این که مردان نیز همانند زنان مورد ستم طبقاتی قرار می‌گیرند و یا عدم حضور آن‌ها در این جنبش برابری‌طلبانه آن را تضعیف می‌کند، به نفع سیستم طبقاتی حاکم است. بنابراین، اگر هم تشکل زنان برپا می‌شود، سیاست اصولی و انسانی این است که زن و مرد آزادانه و آگاهانه در آن تشکل، در فضایی صمیمانه و برابر، برای امر رهایی زنان مبارزه کنند.

جنبش زنان در دهه‌های شصت و هفتاد

شکی نیست که جنبش زنان در دهه‌های شصت و هفتاد، هر چند زمینه کار خود را به طور اساسی روی بهبود و افزایش امتیازات زنان قرار داد، اما این جنبش به مرور زمان از جایگاه اصلی کار و زندگی زنان دور شد و به یک امر زنان بورژوازش و آکادمیک تبدیل شد. و یا این که چند نفر زن به پارلمان انتخاب شوند، هدف اصلی‌ها شد. این

در حالی است که میلیون‌ها زن کارگر و کارمند از معادلات این‌ها حذف شده است و اگر هم در جایی یادشان بیافتند همان روزهای انتخابات است که به رای آن‌ها نیاز دارند.

در این مدت، به ویژه از مقطع جنگ دوم جهانی، یکی از مهم‌ترین اتفاقی که در رابطه با زنان روی داد، ورود هر چه بیشتر آن‌ها به بازار کار است. براساس آمارهای رسمی، در سال ۱۹۵۰، فقط یک سوم زنان در بازار کار مشغول کار مزدی بودند، این رقم در سال ۲۰۰۴، به ۶۰ درصد رسید. بیش‌ترین تغییرات بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ روی داد و بعد از آن، تراز شرکت زنان در بازار کار تغییر چندانی نداشته است.

هم‌زمان با افزایش نیروی کار زنان، تغییرات بزرگی نیز در مشاغل ویژه زنان، که بر اساس جنسیت بنا شده بود، روی داد. در سال ۲۰۰۴، زنان تقریباً نیمی از همه کارهای مدیریت حرفه‌ای و کارهای وابسته به این حوزه‌ها را در دست گرفتند، تحول بزرگی بود و این مشاغل تاثیر زیادی بر رشد زنان در بازار کار به بار آورد.

در عرصه‌های سیاسی و آکادمیک و مدیریت، زنانی که دارای مدارک دانشگاهی بودند، به وجود آمد. بدین ترتیب، این بخش از نیروی کار، به پیشرفت‌های چشم‌گیری نائل شد. در حالی که در زیست و زندگی میلیون‌ها زن کارگر و محروم، تحول زیادی به وقوع نپیوست. هنوز اکثریت زنان کارگر با دست‌مزدهای پایین، کارهای ناپایدار و عدم مزایای کاری، مشغول به کار هستند.

زنان هنوز اولین مسئول بزرگ کردن کودکان و کار خانگی هستند. اگر چه تعداد مردانی که مسئولیت نگاهداری کودک و کار خانگی را انجام می‌دهند رو به افزایش است، اما هنوز شکاف عظیم بین ساعات کاری زنان و مردان در مسئولیت بزرگ کردن کودک و کار خانگی موجود است. هنوز هم مردان بخش بسیار اندکی از مسئولیت‌های خانه را به عهده می‌گیرند.

با افزایش تعداد زنانی که وارد بازار کار می‌شوند، مردان سهم کار خانگی تا حدودی بالا رفته است اما هنوز این شکاف پر نشده و به سطح برابری نرسیده است.

دست‌مزدهای پایین و مسئولیت بیش‌تر زنان در مقابل کودکان، مساله‌ای که هنوز لاینحل مانده است. رقم زنان فقیر نسبت به مردان فقیر بیش‌تر است. بسیاری از محققان بر این باورند که یک سوم زنان در خط فقر یا ۲۰۰ درصد پایین‌تر از خطر فقر دولتی زندگی می‌کنند. همچنین از سال ۲۰۰۱، درصد زنان سرپرست خانواده که در فقر زندگی می‌کنند افزایش یافته است.

بر اساس گزارشات و پژوهش‌های متعدد زنان نصف مواد غذایی جهان را تولید می‌کنند، در حالی که ۶۲ درصد از قحطی‌زدگان آن را تشکیل می‌دهند. با این که ۲/۳ کار جهان توسط زنان انجام می‌شود اما ۷۰ درصد فقیران جهان زن هستند. زنان فقط ۱۰ درصد از عایدی جهان را وصول می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین دلایل فقر زنان، حقوق پایینی است که در بازار کار به زنان پرداخت می‌شود و یا در بی‌کارسازی‌ها نخست زنان را بی‌کار می‌کنند. حقوق متوسط زنان در مشاغلی که بیش‌ترین کارکنان آن زن هستند بسیار پایین است. علاوه بر این، زنان به بهانه حاملگی و غیره نیز از کار اخراج می‌گردند. بعلاوه میلیون‌ها زن خانه‌دار، در بسیاری از کشورهای جهان، مانند برده بدون هیچ دست‌مزدی به کارهای کسالت‌آور خانه با ساعات کار طولانی مشغولند.

زنان خانهدار

استقلال اقتصادی زنان و برابری زن در مقابل کار مساوی با مرد، یک امر مهم و ضروری مبارزه برای تحقق برابری در این عرصه است، اما کار خانگی را نمی‌توان با این مسئله توضیح داد و با آن مبارزه کرد. زیرا در پایه-ای‌ترین سطح کار خانگی یک نوع بردگی است. برای مثال، بنا به آمار رسمی در ایران، بیش از ۱۳ میلیون زن خانهدار وجود دارد. در حالی که فعالین زنان کمتر به بسیج و سازمان‌دهی این زنان روی می‌آورند و البته سازمان-دهی زنان خانهدار سختی‌ها و پیچیده‌گی‌های خاص خود را دارد. اما این نیروی عظیمی است که اگر آزاد شود جامعه را زیر و رو می‌کند. همچنین ریشه‌های تفکر مردسالاری و بازتولید آن را نیز که عمدتاً در میان این نیرو جا خوش کرده است، دگرگون می‌سازد. تلقی رایج از کار خانگی که آن را به مثابه يك امر طبیعی برای زن خانهدار ادلی و ابدی تلقی می‌کند، از بین می‌برد.

حداقل مبارزه برای بهبود زنان خانگی این است که کار خانگی، به عنوان کار به رسمیت شناخته شود و براساس ساعات کار نیز دست‌مزد پرداخت شود. از همه قوانین مربوط به اشتغال از جمله بیمه بی‌کاری و غیره نیز برخوردار گردد. استقلال اقتصادی زنان خانگی، سبب می‌شود که به تحقیر و توهین و مردسالاری تن ندهند. در مبارزات سیاسی و اجتماعی با آسودگی و جدیت بیشتری شرکت کنند. مدت زمانی که زن خانهدار، به امور مربوط به نگهداری کودکان، تهیه لباس و غذا، نظافت خانه و غیره صرف می‌کند، ساعت کار به حساب آید. هر چند که در این شرایط نیز ساعات کار برای زنان خانهدار، چندان قابل اجرا نخواهد بود.

شکاف جنسیتی ۲۰۰۶

گزارش جهانی شکاف جنسیتی خانه اقتصاد بین‌الملل (WEF)، در سال ۲۰۰۶، نشان می‌دهد که ایران در میان ۱۱۵ کشور در رتبه ۱۰۸ قرار دارد. در این گزارش برابری بین زن و مرد در ۱۱۵ کشور جهان بر اساس چهار شاخص مورد بررسی قرار گرفته است. این شاخص‌ها عبارتند از: فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی، فرصت‌های تحصیلی، توانمندی‌های سیاسی، بهداشت و زنده ماندن مادران. در مجموع، کشورهای اسکانديناوی مانند سوئد، فنلاند و ایسلند بالاترین و کشورهای خاورمیانه همچون عربستان سعودی و یمن پایین‌ترین مقام‌های این جدول را اشغال می‌کنند.

۱۰ کشور برتر سوئد، نروژ، فنلاند، ایسلند، آلمان، فیلیپین، نیوزیلند، دانمارک، انگلستان و ایرلند هستند. کشورهای اروپای غربی، بعد از کشورهای اسکانديناوی در رتبه دوم و پس از آن، به ترتیب کشورهای آمریکای شمالی، اروپای شرقی، آمریکای لاتین و جزایر کارائیب، آسیا، کشورهای جنوب صحرای آفریقا و بالاخره خاورمیانه قرار دارند.

در این گزارش آمده است، کشورهای اسکانديناوی تنها کشورهایی هستند که موفق شده‌اند ۸۰ درصد شکاف جنسیتی را پر کنند. سوئد، تنها کشوری است که در آن زنان به طور مساوی در پارلمان و کابینه وزرا حضور دارند. در فنلاند، نروژ، دانمارک و ایسلند زنان دست کم يك سوم اعضای پارلمان و وزرا را تشکیل می‌دهند. این کشورها سابقه‌ای طولانی‌تر از بقیه کشورها در مشارکت سیاسی زنان دارند. سوئد، اولین کشور جهان بود که زنان حق رای

یافتند (در سال ۱۸۶۸) برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردان نیز در کشورهای اسکانندیناوی بالاتر از سایر کشورهاست.

کشورهای اتحادیه اروپا، هر چند در مجموع رتبه‌های بالایی احراز کرده‌اند، اما در برداشتن شکاف‌های جنسیتی هماهنگ عمل نکرده‌اند. برای مثال، در آلمان، با این که مشارکت سیاسی زنان بالاست (رتبه ۶) اما از لحاظ فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی زنان، این کشور در رتبه ۳۲ قرار دارد. آلمان و انگلیس و ایرلند در ردیف ۱۰ کشور بالای جدول قرار دارند. روسیه در مجموع رتبه ۴۹، یونان رتبه ۶۹، فرانسه رتبه ۷۰، ایتالیا رتبه ۷۷ و قبرس رتبه ۸۴ را کسب کرده‌اند. روسیه، با این که در ارائه فرصت‌های اقتصادی، بهداشت و فرصت‌های تحصیلی به زنان موفق بود (به ترتیب رتبه‌های ۲۲، ۱۸ و ۳۶)، اما در زمینه توانمندسازی سیاسی زنان بسیار ضعیف بوده است (رتبه ۱۰۸). در روسیه تنها ۱۰ درصد اعضای پارلمان را زنان تشکیل می‌دهند و زنان در کابینه وزرا نیز جایی ندارند. ایالات متحده آمریکا نیز با این که از لحاظ مشارکت اقتصادی زنان رتبه سه و از لحاظ بهداشت رتبه یک را (به همراه ۳۳ کشور دیگر) داراست، اما از لحاظ مشارکت سیاسی زنان رتبه ۶۶ را کسب کرده است. تنها ۱۵ درصد اعضای پارلمان آمریکا و ۱۴ درصد وزرا را زنان تشکیل می‌دهند.

پرجمعیت‌ترین کشورهای آمریکای لاتین، برزیل و مکزیک، به ترتیب رتبه‌های ۶۷ و ۷۵ را دارند. در این دو کشور مشارکت اقتصادی زنان پایین است که مهم‌ترین دلیل آن را تبعیض در درآمد می‌توان برشمرد. این دو کشور نیز از لحاظ تامین بهداشت زنان در وضعیت مناسبی هستند. گواتمالا، با رتبه ۹۵ پایین‌ترین مقام را در میان کشورهای آمریکای لاتین دارد.

در آسیا، فیلیپین تنها کشوری است که در زمره ۱۰ کشور اول جهان در پر کردن شکاف جنسیتی قرار گرفته است. این کشور از لحاظ تامین بهداشت و آموزش برای زنان رتبه اول را داراست و در میان پنج کشور اول جهان است. (به همراه فرانسه، جمهوری دومینیک، لسوتو و هندوراس) که موفق به برداشتن شکاف جنسیتی در این زمینه‌ها شده است. این کشور در بهره‌مند کردن زنان از فرصت‌های اقتصادی و سیاسی نیز موفق عمل کرده است (به ترتیب رتبه‌های چهار و ۲۲) بعد از فیلیپین کشور سریلانکا (با رتبه ۱۳) قرار دارد. سریلانکا، در میان کشورهای جهان رتبه هفتم را در مشارکت سیاسی زنان داراست. در ۵۰ سال گذشته، ۲۱ سال رهبری این کشور به دست زنان بوده است. تایلند (رتبه ۴۰) رتبه‌های بعدی آسیایی را به خود اختصاص داده‌اند.

چین رتبه کلی ۶۳ را در برداشتن شکاف جنسیتی داراست. این کشور از لحاظ فرصت‌های اقتصادی برای زنان رتبه ۵۳ و از لحاظ مشارکت سیاسی زنان رتبه ۵۲ را داراست، اما از لحاظ وضعیت بهداشت و زنده ماندن زنان رتبه یکی مانده به آخر را در جدول اشغال کرده است.

کشورهای بنگلادش، هند، ایران و پاکستان پایین‌ترین رتبه‌ها را در آسیا اشغال کرده‌اند (به ترتیب ۹۱، ۹۸، ۱۰۸ و ۱۱۲) با این حال، در این کشورها به استثنای ایران، مشارکت سیاسی زنان بالاست و از این لحاظ حتی از کشورهای آمریکا و ژاپن نیز پیشی گرفته‌اند. در حالی که بنگلادش، هند و پاکستان به ترتیب رتبه‌های ۱۷، ۲۰ و ۳۷ را در زمینه مشارکت سیاسی زنان دارند، ایران از این لحاظ رتبه ۱۰۹ را در میان ۱۱۵ کشور جهان کسب کرده است. از لحاظ مشارکت اقتصادی، ایران با رتبه ۱۱۳، به همراه عربستان و یمن در ته جدول قرار دارد. همچنین ایران، با این که در میان تمام کشورهای جهان رتبه اول را در نسبت ورود زنان به دانشگاه داراست، اما به

دلیل پایین بودن فرصت‌های تحصیلی در مقاطع ابتدایی و متوسطه برای دختران، از لحاظ فراهم کردن فرصت‌های تحصیلی در رتبه ۷۹ قرار گرفته است. از لحاظ تامین بهداشت و زنده ماندن زنان، ایران در رتبه ۵۹ و از بسیاری از کشورهای آسیایی در موقعیت بهتری قرار دارد.

در میان کشورهای عربی، کویت در برداشتن شکاف جنسیتی موفقیت بیشتری داشته است و بعد از آن تونس و اردن قرار دارند. تونس، از لحاظ مشارکت سیاسی زنان بالاترین مقام را نسبت به سایر کشورهای عرب داراست. عربستان سعودی و یمن، از لحاظ مشارکت اقتصادی و سیاسی زنان و رتبه کلی برداشتن شکاف جنسیتی، در ته جدول جای دارند.

جمهوری اسلامی، حتی هیچ‌کدام از کنوانسیون‌های و بیانیه‌های سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل، درباره زنان را قبول ندارد.

رئیس جدید مرکز امور زنان و خانواده در اولین نشست مطبوعاتی خود اعلام کرد: «تا زمانی که زنده‌ام و ریاست این مرکز را بر عهده دارم اجازه نمی‌دهم به هیچ‌کدام از موافقت‌نامه‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی در مورد حقوق زنان بپیوندم.» دکتر طبیب زاده نوری که به ریاست این مرکز انتصاب شده است، در نشست روز سه‌شنبه، ۲۹ خرداد ۱۳۸۵، ابتدا از نقش و رسالت رسانه‌ها و اینترنت در بوجود آوردن تحولات فرهنگی موجود سخن گفت و از آنان خواست که از انتقال اطلاعاتی که از صحت و سقم آن خبری ندارند، خودداری کنند تا از ایجاد تنش بواسطه انتشار این اخبار جلوگیری شود.

وی سپس گفت: «از بد حادثه مسئولیت این مرکز بر عهده من قرار گرفته است و قبول یک مسئولیت در نظام جمهوری اسلامی احتیاج به جرات زیادی دارد چون اگر مسئولیتی به خوبی انجام نپذیرد، بار دین ۷۰ میلیون انسان علاوه بر فشار قبر بردوشش است. من هم در این راه نیازمند دعای همه دوستان هستم.»

طیب زاده نوری، در ذکر دلایل تغییر نام این مرکز در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و افزودن نام خانواده به این مرکز گفت: «زنان، خارج از حضورشان در خانواده صاحب هویت اجتماعی هستند اما بهترین هویت برای زنان همان هویتی است که در خانواده برای شکل زن می‌گیرد و حضور زن باعث ایجاد آرامش و رفاه اهالی خانواده می‌شود. صیانت از کیان خانواده هم بر عهده زنان گذاشته شده است و زنان ما به این مسئولیت واقفند. به همین دلیل و برای تحکیم بنیان خانواده بواسطه حضور زنان، نام این مرکز تغییر یافته و قصد داریم تا با ارائه راهکارهای کلان در زمینه حل مشکلات خانواده و تحکیم بنیان خانواده و نظارت بر این امر گام برداریم.

پس از این سخنان، نشست با سئوالات خبرنگاران ادامه یافت. طبیب زاده نوری، در پاسخ به سئوالی در خصوص حمایت‌های این مرکز از NGO هایی که در زمینه زنان فعالیت می‌کنند، گفت: «به دلیل سرعت زیاد در رشد و گسترش NGO ها، در سیستم قبلی هیچ نظارتی بر عملکرد این سازمان‌ها نمی‌شده و گاهی دیده شده مبالغه‌گفتی به NGO هایی داده می‌شده که ناکارآمد بوده‌اند و حتی فقط یک شماره ثبت از آنان موجود است. در حالی که ما برنامه وسیعی برای شناسایی این سازمان‌های غیردولتی داریم و از سازمان‌های فعال با بودجه ۴۰۴ میلیون تومانی که برای NGO های زنان اختصاص یافته است، حمایت می‌کنیم...» (آفتاب نیوز، سه شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۵-۲۰ جون

خشونت علیه زنان

زنان در جهان، به عناوین گوناگون مورد خشونت قرار می‌گیرند. خشونت علیه زنان، چهره کریه و هولناک جهانی دارد. از این رو جوامع بین‌المللی بورژوازی نیز با مبارزه زنان و مردان آزادی‌خواه و برابری‌طلب مجبور شده‌اند، قوانینی را در این مورد وضع کنند و روزهای به خصوصی را نیز برای برجسته کردن آن تعیین نمایند.

قطعنامه ۴۸/۱۰۴ مجمع عمومی سازمان ملل، مصوبه ۲۳ فوریه ۱۹۹۴ ماده ۱- در این اعلامیه، عبارت «خشونت علیه زنان» به معنی هر عمل خشونت‌آمیز بر اساس جنس است که به آسیب یا رنجاندن جسمی یا روانی زنان منجر شود. یا احتمال می‌رود که منجر بشود، از جمله تهدیدات یا اعمال مشابه، اجبار یا محروم کردن مستبدانه زنان از آزادی، که در نظر عموم یا در خلوت زندگی خصوصی انجام شود.

ماده ۲- تعبیر خشونت علیه زنان باید شامل موارد زیر، اما نه محدود به این موارد، باشد. الف - خشونت جسمی، جنسی و روانی که در خانواده اتفاق می‌افتد، از جمله کتک‌زدن، آزار جنسی دختر بچه‌ها در خانه، خشونت مربوط به همبازی، تجاوز توسط شوهر، ختنه زنان، خشونت مربوط به استثمار زنان و دیگر رسوم عملی که به زنان آسیب می‌رساند. ب - خشونت جسمی، جنسی و روانی که در جامعه‌ی عمومی اتفاق می‌افتد، از جمله تجاوز، سوءاستفاده جنسی، آزار جنسی و ارباب در محیط کار، در مراکز آموزشی و جاهای دیگر، قاچاق زنان و تن‌فروشی اجباری. پ - خشونت جسمی، جنسی و روانی «شکنجه» در هر جایی، که توسط دولت انجام شود یا نادیده گرفته شود. ماده ۳- زنان به طور برابر حق برخورداری و حفظ همه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، و همه عرصه‌های دیگر را دارند. این حقوق از جمله شامل موارد زیر است:

- ۱- حق زندگی
- ۲- حق برابری
- ۳- حق آزادی و امنیت شخصی
- ۴- حق حمایت بالسویه قانون
- ۵- حق آزادی از همه اشکال تبعیض
- ۶- حق بهره‌برداری از بالاترین میزان ممکن سلامت جسمی و روانی
- ۷- حق شرایط عادلانه و رضایت‌بخش برای کار
- ۸- حق این که فرد، مورد شکنجه یا دیگر مجازات‌ها یا رفتار خشن و غیرانسانی و تحقیرآمیز واقع نشود.

روز ۲۵ نوامبر ۱۹۶۰، حکومت جمهوری دومینیکن، سه تن از زنان فعال سیاسی در زمینه حقوق زنان را به طرز فجیعی در یک سانحه ساختگی به قتل رساند، ۴۶ سال می‌گذرد.

به همین مناسبت روز حذف خشونت علیه زنان، نخست در سال ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین و در سال ۱۹۹۹، در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید و روز ۲۵ نوامبر، به عنوان روز جهانی حذف خشونت علیه زنان اعلام شد.

در بسیاری از کشورها، دولت‌ها موظف شده‌اند که بودجه‌های کلانی را برای مبارزه با خشونت علیه زنان حتی در اختیار سازمان‌های غیردولتی و فعالان جنبش زنان قرار دهند تا در جهت ترویج فرهنگی برابری‌طلبانه و در جهت محو تبعیض و خشونت علیه زنان تلاش کنند. همچنین به باری زنان خشونت‌دیده بشتابند.

در طول تاریخ، خشونت علیه زنان، به اشکال مختلف از زنده به گور کردن دختران، فروش آنان به عنوان کنیز، ختنه، سنگسار، ازدواج اجباری، تا تجاوز و توهین و کتک زدن و غیره در جریان بوده است.

سازمان ملل در اکتبر سال ۲۰۰۶، در یک بررسی که حاصل آن گزارشی مشتمل بر ۱۳۹ صفحه است؛ به وضعیت زنان جهان پرداخته و از آن به عنوان «تبعیض و نقض حقوق بشر زنان» یاد کرده است.

براساس این گزارش، هر ساله ۵۰۰۰ زن در سراسر دنیا، توسط افراد خانواده خود به دلایل ناموسی به قتل می‌رسند. از ۱۹۲ کشور عضو سازمان ملل، حداقل در ۱۰۲ کشور، هیچ قانونی برای مرتکبین خشونت علیه زنان وجود ندارد.

در ۵۳ کشور تجاوز مرد به همسر قانونی‌اش، جرم محسوب نمی‌شود. در ۹۹ کشور قانونی علیه قاچاق زنان وجود ندارد.

سازمان بهداشت جهانی، در تحقیقی دیگر در رابطه با خشونت علیه زنان، اعلام کرده است که در هر ۱۸ ثانیه یک زن مورد حمله یا بد رفتاری قرار می‌گیرد.

همچنین سازمان عفو بین‌الملل در گزارشی پیرامون خشونت علیه زنان، «خانه» را مکانی بسیار خطرناک برای زنان جهان معرفی کرده است. شورای اروپا نیز خشونت خانگی را بزرگترین دلیل مرگ و از کار افتادگی زنان ۱۶ تا ۴۴ ساله معرفی کرده است. خشونت علیه زنان در جامعه، محیط کار و حین درگیری و جنگ نیز به شدت خودنمایی می‌کند.

گوشه‌هایی از بررسی‌های سازمان ملل در گزارش سال ۲۰۰۶، پیرامون خشونت علیه زنان، عبارتند از:

- حداقل در ۷۱ کشور بخش قابل توجهی از زنان از خشونت جسمی، جنسی یا روانی رنج می‌برند.
- بیش از ۱۳۰ میلیون دختر ختنه شده‌اند. عملی که بیشتر در آفریقا و برخی کشورهای خاورمیانه یا میان جوامع مهاجر در اروپا، آمریکای شمالی و استرالیا رواج دارد.

- کشتن فرزند دختر توسط والدین به شدت در جنوب و شرق آسیا و خاورمیانه وجود دارد.

- اغلب صدها هزار نفری که هر ساله به هدف سوءاستفاده جنسی قاچاق می‌شوند زن و کودک هستند.

- خشونت علیه زنانی که توسط پلیس دستگیر می‌شوند یا به زندان می‌افتند، بسیار زیاد است.

- سال ۱۹۹۴ در جریان کشتارهای دسته‌جمعی در رواندا بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار زن مورد تجاوز قرار گرفتند. - در دهه ۹۰ نیز بین ۲۰ تا ۵۰ هزار زن در جریان درگیری‌های بوسنی مورد تجاوز قرار گرفتند.

- خشونت خانگی و تجاوز عامل ۵۰ درصد بیماری‌های زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله در کشورهای در حال توسعه و ۱۹ درصد در کشورهای توسعه یافته است

- ریسک مبتلا به ویروس اچ آی وی (عامل بیماری ایدز) در زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند بیشتر است.

- افسردگی رایج‌ترین پیامد خشونت جسمی و جنسی علیه زنان است.

- دخترانی که خشونت جنسی را تجربه کرده‌اند اغلب از ادامه تحصیل باز می‌مانند.

به گزارش سازمان ملل از هر سه زن در جهان، حداقل یکی کتک خورده، به اجبار وادار به عمل جنسی شده یا به طرق دیگر در طول عمرش مورد بد رفتاری قرار گرفته است. بر اساس همین گزارش معمولاً هم فردی که این بد رفتاری‌ها را مرتکب می‌شود آشنای اوست. خشونت علیه زنان فراگیرترین نقض حقوق بشر در تاریخ بشر تا به امروز است.

بدین ترتیب، خشونت علیه زنان، به مرزهای جغرافیایی خاصی محدود نمی‌گردد و در سراسر جهان جریان دارد. علاوه بر این خشونت علیه زنان، همچنین به گروه سنی خاصی محدود نیست و با شدت و ضعف‌های متفاوتی به اشکال گوناگون در میان طبقات مختلف اجتماعی در هر لحظه روی می‌دهد.

بیشترین قربانیان جنگ و خشونت در جهان زنان هستند. برای مثال، در عراق روز به روز زنان بیش‌تری ربوده می‌شوند. در این کشور اشغال شده و جنگ زده، سرکوب و کشتار بر امور جاری روزمره مردم حکومت می‌کند و در این میان زنان عراقی، بزرگترین قربانیان این وضعیت هستند. روزبروز زنان بیش‌تری از سوی باندهای مافیای و نظامیان ربوده می‌شوند. به طور کلی در این کشور هیچ کسی در امنیت بسر نمی‌برد. کمتر زنی حاضر است در باره آنچه که بر او گذشته است با کسی صحبت کند.

سازمان برای آزادی زنان در عراق، گزارش کرده است که از زمان اشغال عراق توسط نیروهای آمریکائی و متحدانش، یعنی میان فاصله زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ بیش از ۲۰۰۰ زن در عراق مفقود شده‌اند. اما به این آمار هم نمی‌توان بسنده کرد. زیرا بسیاری از خانواده‌ها به لحاظ ترس از برد باد رفتن آبروی خانواده، صدایشان در نمی‌آید. براساس یک بررسی انستیتوی واشنگتن بروکینگ که در تاریخ ۴ دسامبر ۲۰۰۶، منتشر شده است از تاریخ ماه مارس ۲۰۰۶، روزانه میان ۳۰ تا ۴۰ زن عراقی مفقود شده‌اند. البته این آمار تنها شامل آن‌هایی است که گزارش داده شده‌اند.

بنا به گزارش این انستیتو، در ژانویه ۲۰۰۴، آمار زنان ربوده شده در شهر بغداد، روزانه ۲ نفر بوده است و در دسامبر همان سال، ۱۰ نفر و امروز همان طور که در بالا اشاره شد بین ۳۰ تا ۴۰ نفر زن است. بسیاری بر این باورند که بخشی نامعلوم از این زنان که هزاران نفر تخمین زده می‌شوند به لحاظ دلائل مالی ربوده شده‌اند و مابقی به لحاظ انگیزه‌های گروهی و قومی ربوده شده‌اند. زنی ۲۵ ساله که نمی‌خواست نامش فاش شود بما گفت که «اقوام من ۳۰۰۰۰ دلار برای آزادی من پرداخته‌اند.» این زن، با هدف پول دزدیده شده بود، اما بسیاری از زنان ربوده شده زمانی که پیدا شدند یا خفه شده بودند و یا سرشان از تن جدا شده بود. از سرنوشت بسیاری هم هرگز اطلاعی به دست نیامد.

دولت آمریکا، به زنان عراقی زندگی بهتر و امکانات بیش‌تری را وعده داده بود. اما واقعیت این است که بعد از سه سال و نیم اشغال این کشور اوضاع طور دیگر نیست. آن‌ها وعده دادند که ۲۵ درصد صندوق‌های مجلس را به زنان اختصاص خواهند داد، اما نتیجه چه بود: در انتخابات مجلس عراق در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵، از ۲۷۵ صندوق مجلس ۸۵ صندوقی را به نمایندگان زن دادند اما این مساله برای احقاق حقوق زنان هیچ چیزی را به همراه نیاورد.

با این وجود حتی کشورهایی هم عضو سازمان ملل متحد هستند که قوانین بسیار غیرانسانی بر علیه زنان دارند. برای مثال، در کشورهایی که قوانین ارتجاع اسلامی چون ایران در جریان است، علاوه بر سرکوب وحشیانه زنان، عدم امکان ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان، نصف بودن ارزش شهادت زنان در برابر مردان، ممنوعیت ورود زنان به مکان‌های ورزشی، اجباری بودن پوشش، حضور انگشت‌شمار و بسیار کمرنگ زنان در پست‌های کلیدی اقتصادی، سیاسی و مدیریتی و... رسمیت دارد. همه این قوانین با قوانین جهان‌شمول زنان و قوانین سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی مغایر است. این نهادها نیز به دلیل دنبال کردن اهداف سرمایه‌داری جهانی، تلاش چندانی برای اجرای قوانین خود در کشورهایی که عضو این سازمان هستند، به خرج نمی‌دهند و در بهترین حالت به صدور اطلاعیه‌هایی در محکومیت آن‌ها بسنده می‌کند.

نتایج یک پژوهش تحت عنوان پژوهش «ملی»، در اندازه‌گیری شاخص کلی خشونت خانگی علیه زنان در ایران، ۴۵ مقیاس را عنوان کرده است. مقیاس‌هایی همچون به کار بردن کلمات رکیک، صحبت‌های بیرون از نزاکت و

دشنام، بهانه‌گیری‌های پی‌درپی، داد و فریاد و بد اخلاقی، ایجاد فشارهای روحی و روانی با رفتار آمرانه و تحکم-آمیز، تهدید به کشتن، محروم کردن از غذا، کتک کاری مفصل و... این پژوهش آمار را این گونه روایت می‌کند. زنان ایران در میان انواع ۹ گانه خشونت خانگی، بیش‌تر تحت خشونت‌های روانی و کلامی قرار دارند. ۵۲/۷ درصد از کل پاسخ‌گویان در پژوهش ملی بررسی خشونت خانگی، دقیقاً اعلام کرده‌اند که از اول زندگی مشترک تاکنون قربانی این نوع خشونت که شامل به کار بردن کلمات رکیک، دشنام، داد و فریاد، بهانه‌گیری‌های پی‌درپی و... است، بوده‌اند.

میانگین وقوع این نوع خشونت برای زنانی که درگیر آن بوده‌اند، ۱۰ بار است. رتبه بعد، خشونت فیزیکی از نوع دوم است که ۳۷/۸ درصد از زنان ایرانی از اول زندگی مشترک خود، آن را تجربه کرده‌اند که شامل سیلی زدن، زدن با مشت یا چیز دیگر، لگد زدن و... است.

متوسط میزان تجربه این نوع خشونت‌ها برای زنان درگیر در خشونت خانگی، برابر با ۲/۴۶ بار است. رتبه سوم با رقم ۲۷/۷ درصد متعلق به خشونت‌های ممانعت از رشد اجتماعی و فکری و آموزشی است که شامل ایجاد محدودیت در ارتباط‌های فامیلی، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از کاریابی و اشتغال و ایجاد محدودیت در ادامه تحصیل و مشارکت در انجمن‌های اجتماعی است که ۷۲/۳ درصد از زنان اظهار کرده‌اند که از اول زندگی مشترک تاکنون در معرض این نوع از خشونت همسران خود نبوده‌اند.

یافته‌های تحقیق قاضی طباطبایی و همکارانش در ارتباط با عوامل موثر بر خشونت خانگی نشان می‌دهد که وضعیت تحصیلی نیز بر میزان همسرآزاری تاثیر دارد. زنان بی‌سواد بیش‌ترین و زنان دارای فوق دیپلم و لیسانس کم‌ترین خشونت را از اول زندگی مشترک خود تجربه کرده‌اند.

یافته‌های همین تحقیق نشان می‌دهد که میزان تاثیر سن و همچنین شاغل و یا غیر شاغل بودن زن بر خشونت خانگی علیه زنان از تنوع و تفاوت‌های قابل توجهی برخوردار است. زنان ۵۵ تا ۵۹ ساله بالاترین و زنان ۲۰ تا ۲۴ ساله پایین‌ترین مورد وقوع خشونت را در زندگی مشترک خود داشته‌اند. زنان غیرشاغل نیز بیش‌تر و زنان شاغل کم‌تر خشونت را تجربه کرده‌اند.

یافته‌های یک پژوهش دیگر که در تهران انجام شده است، برخی از نتایج پژوهش ملی را در این باره تایید می‌کند. ویژگی‌های فردی قربانیان همسرآزاری در مراجعه به مراکز سازمان پزشکی قانونی عنوان پژوهشی است که توسط حسن افتخار، حسن کاکویی، آمنه ستاره فروزان و منیر برادران انجام شده است. نتایج این مطالعه توصیفی نشان می‌دهد که ۲۸ درصد از قربانیان خشونت خانگی شاغل و ۷۱ درصد غیرشاغل بوده‌اند.

از طرفی اشتغال زنان ارتباط تنگاتنگی با میزان تحصیلات آنان داشته است. در این پژوهش همچنین روشن شده که هر چه مدت زناشویی افزایش می‌یابد دفعات ضرب و شتم شوهر و میزان مدارا با خشونت خانگی افزایش می‌یابد. این پژوهش نشان می‌دهد که تعداد دفعه‌های ضرب و شتم شوهر با تعداد فرزندان ارتباط مستقیم دارد و هرچه تعداد فرزندان بیش‌تر باشد، خشونت جسمی علیه زنان هم بیش‌تر شده است. ضمن این که بین دفعات ضرب و شتم شوهر و گرایش قربانیان به طلاق و جدایی ارتباطی دیده نشده است.

درآمد کم خانواده نیز در خشونت خانوادگی بسیار موثر است. خانواده‌هایی که میزان هزینه ماهانه آن‌ها زیر ۷۵ هزار تومان بوده بالاترین میزان خشونت را تجربه کرده‌اند و آن‌ها که بین ۲۲۶ تا ۳۰۰ هزار تومان هزینه داشته‌اند، کمترین خشونت را.

همچنین خانواده‌هایی که در خانه‌های ویلایی زندگی می‌کنند، بیشترین خشونت و خانواده‌هایی که در آپارتمان سکونت دارند، کمترین خشونت را تجربه کرده‌اند.

مردانی که تا ۱۸ سالگی در روستا بزرگ شده‌اند، بالاترین خشونت را علیه زنان روا داشته‌اند و مردان بزرگ شده شهر، کمترین خشونت را.

میانگین مرتب شده دوره‌های زندگی، در بین پاسخ‌گویان در سطح ملی بر حسب میزان وقوع خشونت خانگی نشان می‌دهد که دوره‌های زیر به ترتیب پرخشونت‌ترین دوره‌ها برای زنان ایران محسوب می‌شوند.

۱- یک سال اول ازدواج ۲ - دوران تنگناهای مالی ۳ - پس از تولد فرزندان ۴ - حداقل یکبار در ماه ۵ - دوران میان‌سال ۶ - دوران بارداری.

خلاصه یافته‌های بر آورد گستره خشونت خانگی در ۲۸ مرکز استان کشور، ۱۲ مورد از کم شایع‌ترین انواع خشونت را درباره زنان چنین نشان می‌دهد؛ مجبور کردن به انجام کارهای خلاف عرف و شرع و قانون (۱/۱ درصد)، کتک کاری منجر به سقط جنین (۱/۲ درصد)، زدن تا حد نقص عضو (۳/۱ درصد)، زدن تا حدی که پرده گوش پاره شده است (۱/۵ درصد)، زدن تا حدی که دست یا پا شکسته است (۲ درصد)، از دست دادن دندان (۶/۱ درصد)، زدن تا حدی که فک یا بینی شکسته است (۵/۱ درصد)، جلوگیری از نگهداری فرزندان توسط زن در زمان متارکه (۲ درصد)، ازدواج مجدد شوهر بدون رضایت همسر اول (۲ درصد)، مجبور کردن به سقط جنین - (۲/۵ درصد)، زدن تا حدی که دندان‌ها لقی شده است (۲/۵ درصد)، مراعات نکردن بهداشت زناشویی (۲/۶ درصد) شایان ذکر است که اغلب پژوهش‌هایی که در ایران صورت می‌گیرد یا به دلیل سانسور و اختناق و یا به دلیل افکار خود پژوهشگران، به خشونت دولتی اشاره نمی‌شود. سران جمهوری اسلامی و فرماندهان نیروهای سرکوبگر آن همواره به سرکوب سیستماتیک زنان تاکید می‌کنند.

فرمانده انتظامی مازندران گفت: ماموران پلیس راه از ورود افراد بدحجاب که با وسیله نقلیه قصد آمدن به استان از محورهای مختلف از جمله کندوان، هراز و فیروزکوه را داشته باشند، جلوگیری خواهند کرد. به گزارش خبرنگار خبرگزاری «انتخاب»، ۱۵ آذر ۱۳۸۵، سرتیپ دوم پاسدار مهدی توکلی، در همایش یک روزه فرماندهان پلیس راه مازندران در ساری افزود: «مامورین پلیس راه موظفند در صورت مشاهده افراد بدحجاب از ورودشان به این خطه جلوگیری کنند.»

وی، خطاب به فرماندهان پلیس راه مازندران اظهار داشت: «با مسئولیت بنده اجازه ندهید افراد بدحجاب وارد این استان بشوند زیرا مازندران جای بی‌بند و باری و خوش‌گذرانی افراد بداخلاق، اراذل و اوباش نیست.»

اما این تهدیدها و سرکوب‌های سیستماتیک نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی و غیره در خیابان‌ها در مرعوب کردن زنان آزادی‌خواه موفق نبوده‌اند. فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، اخیراً در جمع دانش‌جویان دانشگاه اصفهان گفته که «در هشت ماه اول سال، ماموران ما یک میلیون و ۳۰۰ هزار مورد تذکر به بدحجابان داده‌اند که اگر نصف این موارد را هم جدی حساب کنیم، یعنی در کشور ما حدود ۶۰۰ هزار بدحجاب وجود داشته است و

نشان می‌دهد که باید این موضوع را یک اپیدمی اجتماعی حساب کنیم. وی با مهم خواندن ایجاد امنیت اخلاقی در جامعه، گفت: در امنیت اخلاقی ما به دنبال امنیت خانه و خانم‌ها هستیم.»

بدین ترتیب، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، آشکارا خواهان دخالت بیشتر نیروی انتظامی و حزب‌الله در مسائل خصوصی مردم در خانه‌هایشان و به ویژه زنان شده است. از سوی دیگر وی، به شهادت و جسارت بی-نظیر زنان و دختران در عدم رعایت قوانین ارتجاعی آن‌ها اقرار کرده است.

امروز مبارزه مشترک و متحد زنان و مردان آزادی‌خواه و برابری‌طلب در راه برچیدن بساط آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مبارزاتی در جامعه ایران است. باید جنبش زنان را با حضور فعال در آن، تقویت کرد و هر درجه تحمیل خواست و مطالبات زنان بر جمهوری اسلامی، به همان نسبت نیز به باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی در ایران یاری می‌رساند.

بدین ترتیب، اگر در کشورهای پیشرفته صنعتی و توسعه یافته تا حدودی حقوق و آزادی‌های زنان با مبارزه پیگیر و طولانی جنبش‌های اجتماعی، به دولت‌ها تحمیل شده است اما، در حکومت‌های ارتجاعی و دیکتاتوری ملی و اسلامی، چون حکومت جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر این که خشونت شدیدی در جامعه و خانواده بر علیه زنان اعمال می‌شود، خود حکومت جمهوری اسلامی ایران نیز شدیدترین و فجیع‌ترین خشونت‌های جسمی و روحی را علیه زنان به کار می‌گیرد. این حکومت، از مدل و رنگ لباس زنان، انتخاب شغل و آزادی سفر، طلاق تا تجاوز به دختران باکره در زندان‌ها و شلاق و سنگسار بر علیه زنان اعمال می‌کند.

خودکشی زنان

نرخ متوسط خودکشی در جهان، ۱۵ در ۱۰۰ هزار نفر است و ۴ تا ۶ درصد علل مرگ و میر را شامل می‌شود. نتایج بررسی‌های سازمان بهداشت جهانی (WHO) نشان می‌دهد از سال 1950 تا ۱۹۹۵ میلادی، سن خودکشی سیر نزولی داشته است به طوری که از دهه ۷۰ میلادی، نرخ خودکشی در جوانان، بیش از ۳ برابر شده است.

در تحقیقاتی که طی چندین سال در ایران انجام شده، ناامیدی، سرکوب‌های سیاسی و حقوقی، فقر، بی‌کاری، عدم حمایت خانواده، شکست در تحصیلات و افسردگی، پرخاشگری و سخت‌گیری شوهران از مهم‌ترین عواملی هستند که در اقدام به خودکشی جوانان موثر بوده‌اند.

ایران، پس از چین، دومین کشوری است که آمار خودکشی در بین زنان بیش از مردان است. در این بین زنان طلاق گرفته یا بیوه، ۳ تا ۵ برابر زنانی که زندگی‌شان از هم نپاشیده، اقدام به خودکشی می‌کنند.

امروز رشد اقتصادی چین، آوازه جهانی پیدا کرده است، در حالی که ارقام جان باختن کارگران در محیط‌های کاری، اعدام و خودکشی زنان در این کشور بسیار بالا و ابعاد هولناکی به خود گرفته است.

بنابر آمار سازمان بهداشت جهانی، چین تنها کشوری در جهان است که زنان در آن بیش از مردان خودکشی می‌کنند. در چین به طور متوسط هر چهار دقیقه یک زن جان خود را می‌گیرد. هر ساله یک میلیون و پانصد هزار زن دست به خودکشی می‌زنند که از این میان ۱۵۰ هزار نفر آن‌ها موفق به کشتن خود می‌شوند. این مشکل در نواحی روستایی بدتر است، به طوری که نرخ خودکشی در آن‌ها سه برابر مناطق شهری است.

همچنین زنان خانه‌دار بیش‌ترین آمار خودکشی را دارند. زیرا حقوق‌شان نسبت به مردها کمتر است و قانون و جامعه بین مردان و زنان تبعیض قائل می‌شود. از سوی دیگر، نبود حمایت‌های کافی از زنان در جامعه‌ای که مردان قدرت مطلق هستند، از عوامل افزایش خودکشی زنان است. در مناطقی که فقر و مردسالاری بالاتر است آمار خودکشی زنان نیز بالاست.

فشارهای غیرانسانی جمهوری اسلامی و سرکوب سیستماتیک زنان، نه تنها پایه‌های تفکر ارتجاعی مردسالاری را در جامعه ایران محکم‌تر کرده است، بلکه سبب شده که متأسفانه تعدادی از زنان از سر ناچاری و درماندگی دست به خودسوزی بزنند. برای مثال، هر ماه حداقل دو تا سه زن در کهگیلویه و بویراحمدی، اقدام به خودسوزی می‌کنند. به گزارش ایسنا، سعادت شکیبایی، مسئول بخش سوختگی بیمارستان شهید بهشتی یاسوج، در این زمینه گفت: در سال جاری، از میان ۳۹ تن مورد خودسوزی ارجاعی به این بیمارستان، ۱۶ تن بر اثر شدت جراحات وارده جان خود را از دست دادند.

آمار بالای خودکشی زنان در ایلام، بالاتر از نقاط دیگر ایران است از هر ۱۰۰ هزار نفر، ۶۷ نفر اقدام به خودسوزی کرده‌اند. این آمار تکان‌دهنده‌ای است.

سن پرخطر خودکشی در ایران، بین ۱۵ تا ۲۵ سال است. این در حالی است که در کشورهای دیگر، این سن برای مردان ۴۵ و برای زنان، ۵۵ سال به بالا است.

تبعیض و ستم بر زنان توسط ارگان‌های سرکوبگر جمهوری اسلامی، مردسالاری شدید در خانواده‌ها، ازدواج‌های تحمیلی، فقر خانواده‌ها، ازدواج‌های زود هنگام، بی‌کاری و بیماری‌های روحی و روانی و غیره از دلایل عمده خودسوزی در این استان است.

نظر کارل مارکس درباره خودکشی زنان

مساله و معضل دردناک خودکشی در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، همواره یکی از مهم‌ترین موضوعات بوده و بر اهمیت بررسی علل آن به عنوان یک معضل اجتماعی افزوده است.

قبل از این که به نظر مارکس درباره خودکشی زنان بپردازیم، امیل دورکهایم که او را نخستین دانشمندی معرفی می‌شود که به پژوهش عمیق خودکشی پرداخته است تا جایی که از او، به عنوان نخستین الگوی مرجع در این زمینه یاد می‌کنند و اغلب در پژوهش‌های مربوط به خودکشی به تئوری دورکیمی، منعکس در این الگوی مرجع، ارجاع داده می‌شود.

امیل دورکهایم (Emile Durkhiem)، در سال ۱۸۹۷، کتابی در زمینه جامعه‌شناسی خودکشی تحت عنوان «خودکشی» نوشت که در زمان خود در سال‌های نیمه اول قرن بیستم به مثابه یکی از بحث‌انگیزترین کتاب‌های جامعه‌شناسی به شمار می‌رفت.

دورکهایم، در این کتاب، برای نخستین بار بر زمینه‌های اجتماعی که سبب می‌گردد تا انسان‌ها مبادرت به گرفتن جان خود کنند، سایه افکند و این اقدام انسان‌ها را که برخلاف طبیعت انسانی است که سوی حیات و زندگی دارد، در پرتو زمینه‌های اجتماعی که سبب می‌گردد تا انسان تنها راه نجات را گرفتن جان خود تصور کند، مورد بررسی قرار داد.

کتاب دورکهایم که به طور علمی میزان خودکشی در بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد، رابطه فرد را با گروه اجتماعی و یا جامعه بزرگتر مورد بررسی و تحلیل قرار داده و درجه «آمیزش فرد با محیط» را به مثابه شاخصی برای توضیح خودکشی، تعریف می‌نماید.

او در مطالعات خود نتیجه می‌گیرد که در رابطه فرد با جامعه و میزان مهار و آمیزش فرد با جامعه در بعد افراطی خود، یا به عبارتی چنانچه این آمیزش با جامعه در حد بسیار پایین بوده و یا در حد بسیار بالا، هر دو می‌تواند بالقوه منجر به خودکشی گردد.

دورکهایم در کتاب خودکشی، ثابت نمود که: ۱- خودکشی در میان افراد بدون فرزند، بیش‌تر از افرادی است که صاحب فرزند هستند.

۲- خودکشی در میان پروتستان‌ها بیش‌تر از کاتولیک‌ها بوده است.

۳- خودکشی در میان زنانی که همسران خود را از دست داده و هیچ‌گاه ازدواج نکرده‌اند و یا مطلقه هستند، بیش‌تر از زنانی است که مزدوج هستند.

اما مارکس جوان، قبل از دورکیم، ابعاد دیگری از علل این معضل مهم اجتماعی را به ویژه در مورد خودکشی زنان، مورد بررسی قرار داده بود. کتابی تحت عنوان «مارکس و خودکشی»، با ویرایش و مقدمه‌های «کوپن آندرسون و اریک ای. پلوت»، که توسط حسن مرتضوی ترجمه و در سال ۱۳۸۴ از سوی انتشارات «گام نو»، در ایران انتشار یافته است.

کوپن آندرسن، دانشیار در بخش جامعه‌شناسی دانشگاه ایلی نویز شمالی و نویسنده و پژوهشگر آمریکایی، در مورد مقاله مارکس با عنوان «پوشه و خودکشی»، چنین توضیح می‌دهد: «... این تنها بحث انتشار یافته مارکس درباره خودکشی است. او پس از انتشار این مقاله کوتاه در سال ۱۸۴۶ در مجله آینه اجتماع - یک مجله کوچک سوسیالیستی آلمانی که انگلس نیز با آن همکاری می‌کرد - هرگز دوباره به این موضوع نپرداخت. دوم، این متن شامل یکی از پیگیرترین بحث‌های مربوط به جنسیت در آثار اولیه مارکس است. مارکس در این مقاله به خودکشی زنان می‌پردازد و این وقایع را به ستم وارد بر زنان در خانواده بورژوازی فرانسه مربوط می‌سازد...

مارکس گزینش خود را از فصلی از کتاب خاطرات پوشه با عنوان «درباره خودکشی و علل آن» با نقد پوشه (ژاک پوشه، اقتصاددان بود که در دوران بازگشت سلطنت به مقام بالایی رسید و با قسمت بایگانی اداره پلیس پاریس شروع به همکاری کرد)... پوشه در فضای سیاسی آن روز، مدافع انقلاب کبیر فرانسه شناخته شد... اما کتاب چند جلدی او با عنوان «خاطرات از بایگانی‌های پلیس» پس از انتشار در سال ۱۸۳۸، یعنی هشت سال پس از مرگش، جار و جنجالی به پا کرد. علاوه بر مارکس، شخصیت برجسته دیگر قرن نوزدهم که تحت تأثیر پوشه قرار گرفت الکساندر دوما بود که خطوط کلی رمانش به نام کنت مونت کریستو (۱۸۴۴) را از واقعه‌ای بر گرفت که در خاطرات پوشه آمده بود...

مارکس گزینش خود را از فصلی از کتاب خاطرات پوشه با عنوان ندرباره خودکشی و علل آن با نقد پوشه از جامعه مدرن به طور کلی آغاز می‌کند: «تلفات سالانه ناشی از خودکشی، که تا حدی عادی و ادواری است، می‌باید نشانه‌ای از سازمان معیوب جامعه ما تلقی شود... پوشه نقد رادیکال مارکس از خانواده را تقویت می‌کند.

... مارکس بخش بیش‌تر این گزیده‌ها را به شرح مفصل سه خودکشی اختصاص می‌دهد؛ سه خودکشی نخست توسط زنان جوان انجام شده است. در نخستین مورد، زنی جوان، دختر یک خیاط، بکارت خود را هنگامی که شبی را در منزل خانواده نامزدش سپری می‌کند از دست می‌دهد. صبح روز بعد همین که پدر و مادر دختر از ماجرا مطلع می‌شوند، او را با خشونت سرزنش و نیز نزد همسایه‌ها بی‌آبرو می‌کنند. کمی بعد، دخترک خود را در رودخانه سن غرق می‌کند. مارکس در میانه ترجمه خود نقد خویش را از قدرت‌طلبی خانواده بورژوازی اضافه می‌کند: «آن‌ها که از همه بزدل‌ترند، خود کمتر از همه قادر به مقاومت‌اند، به محض آن که بتوانند قدرت مطلق پدر و مادری‌شان را اعمال کنند، سرسخت و انعطاف‌ناپذیر می‌شوند. و نیز سوءاستفاده از این قدرت چون جایگزینی بی‌رحمانه برای تمامی سرسپردگی‌ها و وابستگی‌هایی است که مردم در جامعه بورژوازی، چه با طیب خاطر و چه از سر اکراه به آن تن می‌دهند.

دومین مورد که مارکس ترجمه می‌کند مربوط به سوءاستفاده در زندگی زناشویی است و نه استبداد والدین، که این بار در یک خانواده چند نژادی مارتینیکی (مربوط به جزیره مارتینیک در کارائیب شرقی) رخ می‌دهد. شوهر ثروت‌مند و بی‌نهایت حسود، که کژاندام و شدیداً مبتلا به بیماری روانی است، زن جوانش را قفل و زنجیر کرده است. او را پیوسته به بی‌وفایی متهم می‌کند و با ایراد خطابه‌های انتقادی و انواع دیگر سوءاستفاده‌های کلامی تحت فشارش می‌گذارد، و از لحاظ جنسی به زور خود را به او تحمیل می‌کند. قبل از آن که برادر دلسوز شوهر و دوستان پزشکیش دخالت کنند، زن جوان خود را در رودخانه سن غرق می‌کند. مارکس در میانه ترجمه در اظهارات خود به این مفهوم که زن دارایی شوهر از ازدواج است می‌تازد و آن را با بردگی مقایسه می‌کند:

زن بدبخت محکوم به بردگی تحمل‌ناپذیری شده بود و آقای م حقوق برهداری خود را که تحت حمایت قانون مدنی و حق مالکیت بود، اعمال می‌کرد. این حقوق مبتنی بر شرایط اجتماعی است که در آن عشق با احساسات خودجوش عشاق بی‌ارتباط می‌شود اما به شوهر حسود اجازه داده می‌شود چون خسیسی که گنجینه طلایش را پنهان می‌کند، بر زنش غل و زنجیر ببندد، چرا که زن بخشی از سیاهه کالاهاى اوست.

در سومین مورد، موضوع اصلی حق سقط جنین است. زنی هیجده ساله که از رابطه با شوهر عمه‌اش، بانکداری معروف، حامله شده است دست به دامن پزشکی در خیابان می‌شود و می‌گوید که اگر نتواند سقط جنین کند، خود را خواهد کشت. دکتر از دخالت در این امر اجتناب می‌ورزد اما پس از آن که زن خود را عرق می‌کند، خویشتن را سرزنش می‌کند. در مورد چهارم، که به طور خلاصه‌تری شرح داده شده، موضوع اصلی بی‌کاری ناگهانی است. عضوی از گارد سلطنتی یک روز بی‌خبر در نتیجه کاهش بودجه از کار اخراج می‌شود. او که نمی‌تواند کار دیگری برای خود دست و پا کند و خانواده‌اش به فقر و فلاکت نزول کرده، خود را می‌کشد تا «باری» بر دوش آن‌ها نیفتد.

سرانجام مارکس برای پایان دادن به گزیده‌های خود از پوشه، جدول او را که در آن خودکشی‌های سال ۱۸۲۵ پاریس تجزیه و تحلیل شده، در متن خود از نو می‌آورد. این داده‌ها مشابه داده‌هایی است که امیل دورکیم در کتاب خود، خودکشی (۱۸۹۷) آورده است، به این صورت که جدول پوشه نشان می‌دهد که تعداد مردانی که خودکشی کرده‌اند دو برابر زنان بوده و همچنین تعداد مطلق خودکشی افراد مجرد بیش از متأهلین بوده است...

تا آنجایی که من می‌دانم، مارکس هرگز پس از ۱۸۴۵ به موضوع خودکشی باز نگشت. با این همه، همچنان درونمایه‌های مربوط به جنسیت و خانواده را که در متن او درباره پوشه و خودکشی یافت می‌شود، گسترش داد. در زیر به طور خلاصه به چند مثال می‌پردازم.

در ایدئولوژی آلمانی که میان سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۶ نوشته شده است مارکس و انگلس به تقسیم جنسی کار به عنوان شکل اولیه این تقسیم اشاره کرده‌اند. در سال ۱۸۴۸، در مانیفست کمونیست، مارکس خواهان الغای خانواده شد...

یک دهه بعد، مارکس بار دیگر ستم بر زنان غیرطبقه کارگر را در مقاله سال ۱۸۵۸ خود به نام «حبس لیدی بولور - لیتون» که در نیویورک تریبون منتشر شد... مورد توجه قرار داد. در این‌جا مارکس لرد ادوارد بولور - لیتون، از رهبران برجسته توری، را به دلیل توطئه برای فرستادن لیدی روزیتا بولور - لیتون به تیمارستان به باد انتقاد گرفت. اعمال به اصطلاح غیرقانونی روزینا بولور - لیتون از جمله این بود که سالنی اجاره کرده بود تا در آن نطق سیاسی کند و قصد داشت نظراتی مخالف با نظرات شوهرش بیان کند. مارکس خصوصا خشم خود را نسبت به این امر ابراز کرد که رابرت، پسر خانواده، حاضر به حمایت از مادرش نشد و عملاً با پدرش همکاری کرده بود؛ مارکس این را آشکارا دسیسه‌ای پدرسالارانه تلقی کرد.

هر چند در سرمایه، جلد اول، ۱۸۶۷، فصل خاصی به جنسیت و خانواده اختصاص داده نشده، در فرازی همانند مانیفست، استدلال می‌شود که سرمایه‌داری خانواده طبقات کارگر را از هم می‌پاشاند. مارکس در فصل «ماشین آلات و صنعت بزرگ اضافه می‌کند که این فرایند، که زنان و کودکان را به کار مزدبگیری خارج از قلمرو اقتصاد محلی پرتاب می‌کند... با این همه بنیادهای اقتصادی جدید را برای شکل بالاتری از خانواده و مناسبات بین جنس‌ها به وجود می‌آورد. یقیناً مطلق و نهایی تلقی کردن شکل ژرمیک مسیحی خانواده همان‌قدر غیرمنطقی است که اشکال خانواده در روم باستان، یونان باستان و اشکال شرقی را مطلق و نهایی بدانیم... همچنین روشن است که این واقعیت که گروه کاری جمعی مرکب از افراد هر دو جنس و تمام سنین می‌باشد، باید تحت شرایط مناسبی به منبعی برای تکامل انسانی تبدیل شود، هر چند این نظام در شکل و تکامل خودجوش تکامل یافته، وحشی و سرمایه‌دارانه‌اش در جهت مخالفت عمل می‌کند...

مارکس در دفاتر قوم‌شناسی تقریباً ناشناخته خود که دیرهنگام انتشار یافت، به طور گسترده به موضع جنسیت و خانواده پرداخت. این متن مجموعه‌ای است از دفاتر حاوی گزیده‌هایی که میان سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۲ کمی پیش از مرگ مارکس نوشته شده است. دفاتر فوق شامل یادداشت‌هایی درباره لوئیس هنری مورگان و سایر انسان‌شناسان است.

انگلس در سال ۱۸۸۴، کمی پس از درگذشت مارکس، براساس یادداشت‌های مارکس و قرائت خویش از مورگان، کتاب معروف منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت را انتشار داد. با این همه، انگلس قرابت نزدیکی به نه تنها میان مارکس و مورگان بلکه میان پیدایش مالکیت خصوصی و پیدایش پدرسالاری می‌دید.

کوپن آندرسن، بحث خود در رابطه با مقاله مارکس را چنین به پایان می‌برد:

بدین سان مقاله و ترجمه اولیه مارکس درباره خودکشی چشم‌انداز متفاوتی با کتاب خودکشی (دورکیم) ارائه می‌دهد. مارکس معتقد است که ستم‌گرایی خانواده بورژوازی عامل بسیاری از موارد خودکشی زنان به ویژه زنان جوان

است. متن مارکس همچنین به ما کمک می‌کند تا به طرز روشن‌تری دیدگاه‌های نوظهور او را درباره جنسیت و خانواده در جامعه مدرن درک کنیم، آن هم در همان دورانی که مفاهیم خود را درباره کار بیگانه شده و ماتریالیسم تاریخی و سرآغازهای نقد خویش را از اقتصاد سیاسی و دولت تکامل می‌داد.

قاچاق زنان و دختران

تحقیقات سازمان بین‌المللی کار (ILO) نشان می‌دهد که سالانه ۲ میلیون نفر در سراسر جهان قاچاق می‌شوند که اکثر آنان را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند.

بسیاری از این افراد در اولین گام به آگهی‌های دروغین استخدامی که معمولاً نخستین مرحله برای شناسایی طعمه‌های مورد نیاز این شبکه‌ها است و در آن به متقاضیان وعده کار، پول و فرصت‌های تحصیلی در خارج از کشور داده می‌شود پاسخ مناسب می‌دهند.

سازمان ملل معتقد است که قاچاق انسان پس از قاچاق سلاح و مواد مخدر سومین تجارت کثیف ولی پرسود در دنیا است.

بر اساس این تحقیقات زنان و کودکان قاچاق شده، عمدتاً در دو گروه کار اجباری و بهره‌کشی جنسی به کار گرفته می‌شوند که سود سالانه حاصل از فعالیت این گروه برای دست اندرکاران به ترتیب ۳۲ میلیارد دلار و ۲۸ میلیارد دلار در سال است.

سازمان بین‌المللی کار، می‌گوید که ۹۸ درصد از قربانیان کار اجباری زنان و دختران هستند که سالانه ۵۰۰ هزار نفر به تعداد آنان اضافه می‌شود.

اروپا یکی از مقاصدی است که راه اکثر شبکه‌های قاچاق به کشورهای آن ختم می‌شود و بسیاری از کشورهای آن یا به مقصد قاچاق تبدیل شده‌اند و یا به خاستگاه و محل ترانزیت آن.

تحقیقات سازمان امنیت و همکاری اروپا نشان می‌دهد که تعدادی از کشورهای اروپای شرقی و از جمله رومانی، صربستان، مونته‌نگرو، بلغارستان به شدت با این معضل دست به گریبان هستند.

یکی از راه‌های انتقال قاچاق زنان و کودکان که به اختصار «قربانیان» نامیده می‌شوند از کشور رومانی است. قربانیان عمدتاً از رومانی به ایتالیا، چک، کوزوو، مجارستان، لهستان، فرانسه، ایرلند، هلند، اسپانیا، ترکیه، کانادا، آفریقای جنوبی، یونان، آمریکا، آلمان و... منتقل می‌شوند.

درآمد سرانه پایین در این کشور که حدود ۱۵۰ یورو در ماه است و زندگی بیش از ۴۰ درصد از مردم زیر خط فقر وضعیتی خاص را در این کشور رقم زده است.

تحقیقات مجموعه‌ای از سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نشان می‌دهد که شبکه مافیای قاچاق انسان در رومانی، عمدتاً کودکان را برای دزدی‌های خیابانی در کشورهای اروپای غربی به کار می‌گیرند. و در همین زمینه خانواده‌های فقیر در یک منطقه این کشور که بیش از ۷۰ درصد مردم آن بیکارند کودکان خود را در ازای ۱۶۰ دلار برای سه ماه در اختیار این شبکه‌ها قرار می‌دهند.

يك گزارش مشترك يونيسف، ديده بان حقوق بشر و سازمان امنيت و همكاري اروپا مي‌گويد كه تعداد زيادي از كودكان «كولي» رومانيايي از اين كشور براي گدايي به بلگراد برده مي‌شوند و سفارت روماني در اين كشور نيز «به اين موضوع اهميتي نمي‌دهد.»

سازمان بين‌المللي مهاجرت، در اين زمينه برآورد كرده است كه سالانه بيش از ۲۵۰ هزار زن از منطقه بالكان از اين طريق قاچاق مي‌شوند.

تحقيقات نشان مي‌دهد كه قاچاقچيان در اين منطقه كه ميزان بي‌كاري در آن بسيار بالاست از انتقال و فروش زنان و دختران ميليون‌ها دلار منفعت به دست مي‌آورند.

طبق گزارشات منعكس در مطبوعات، هر سال صدها دختر و زن به صورت قاچاق از طريق مرزهاي مختلف زميني يا هوايي ايران به كشورهايي چون تركيه، پاكستان، كشورهاي حاشيه خليج فارس و ... انتقال داده مي‌شوند. اغلب اين افراد به دلايل مختلف چون فرار از سرکوب، فقر، تنگي معيشت و مشكلات اقتصادي و اجتماعي و ... كه با آن روبرو هستند براي رسيدن به وضعيتي بهتر توسط باندهاي قاچاق زنان از كشور خارج مي‌شوند و پس از خروج از كشور بسياري از آنها از نظر مالي و جنسي و جسمي مورد سوءاستفاده قرار مي‌گيرند. اغلب آنان توسط باندهاي مافيايي حكومتي و غيرحكومتي اغفال شده و هزينه سنگيني را مي‌پردازند تا در وضعيتي بسيار نامناسب به كشور مقصد برسند. اين دسته از زنان و دختران پس از رسيدن به كشور مقصد در شرايطي بسيار نامطلوب در محل‌هاي غيربهداشتي نگهداري و مجبور به كارهاي غيرقانوني، غيراخلاقي و غيرانساني در كشور مقصد مي‌گردند.

حجت الاسلام مجتبي كشاني در جلسه هفتگي انصار حزب‌الله گفت: آقايمان نيروي انتظامي، قوه قضاييه و وزارت اطلاعات بايد بدانند كه البته من اطمينان دارم مي‌دانند، برخي باندهاي فسادى كه دشمن آنها را حمايت مالي و معنوي مي‌كند به گردن كلفت‌هاي نفوذى در نظام جمهوري اسلامي منتسب هستند و من حاضرم اين مساله را براي هر كسي كه بخوهد ثابت كنم و سند ارائه دهم. در مواردى فروش دختر و ارسال ناموس اين كشور به شيخ‌نشين‌هاي دبي بعضى از عواملى كه به نحوى فاميل يكي از آقايمان هستند دست دارند و با ايمنى كامل و اطمينان از اين كه هيچ سيستمي در مقابل آنها نمي‌ايستد دختر ايراني را حداقل بين ۱۲ تا ۱۵ ميليون به شيوخ عرب مي‌فروشند...

وي، همچنين اضافه كرد: دختران فراري ايراني ابتدا توسط قواهاي بين‌المللي شناسايي مي‌شوند و آنها را سالم و صحيح در اتاق‌هاي ننگه مي‌دارند و به وصلت شيوخ عرب در مي‌آورند و در كيش از مقابل چشم برخي مسئولان عبور مي‌دهند و در يكي از كشورهاي خليج فارس تحويل مي‌دهند كه مابين ۱۲ تا ۱۵ ميليون براي هر دختر پول مي‌گيرند.

كشاني، تصريح كرد: باندهاي هماهنگ شده فساد كه مسلح نيز هستند، از طرف برخي افراد حقيقي و حقيقي نفوذى در نظام پشتيباني مي‌شوند چون پول سرشاري براي همه اين‌ها دارد.

او، در پاسخ به اين سؤال كه چرا بعضى از زواياي مواد مخدر در اين كشور ريشه كن نمي‌شود نيز گفت: چون بعضى از آقايمان طعم شيرين پول مواد مخدر زير دندان‌هايشان مزه كرده است. با قاچاچي تعامل مي‌كنند و با گرفتن ده ميليون اجازه مي‌دهن دكه صدها ميليون تومان مواد افبوني وارد شهرها شود و اين امرى نيست كه با انكار كردن قوه قضاييه و نيروي انتظامي صورت مساله پاك شود. (سايه زنان ايران، ۳۰ مرداد ۸۳)

باندهای قاچاق انسان، هر يك از این زنان را بسته به سن و سال و میزان زیبایی ظاهرشان به قیمتی بین ۵ تا ۱۵ هزار دلار فروخته و عوایدی که دلالتان به دست می‌آورند چندین برابر این رقم است. برخی از این زنان که سرانجام سر از تن‌فروشی درمی‌آورند هدفی جز تلاش برای معاش ندارند.

این باندها و واسطه‌های این تجارت غیرانسانی، از زنانی که در جستجو و گریز از شرایط حاد اقتصادی هستند حتی با درج آگهی‌های دروغین در روزنامه‌ها یا از طریق شبکه اینترنت، دایر بر شغلی آسان و پردرآمد و با وعده اشتغال و امکانات مناسب آن‌ها را به دام می‌اندازند.

زنان ایران و بازار کار

نرخ بی‌کاری در ایران، یکی از بالاترین نرخ‌های بی‌کاری در جهان است. بخش عمده بی‌کاران مربوط به زنان و جوانان است که ناشی از تفکرات و سیاست‌های ارتجاعی و تبعیض‌آمیز و تغییر ساختار سنی جمعیت است. مشکل بی‌کاری یکی از مشکلات اصلی جامعه ایران در شرایط کنونی است.

میزان مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یکی از شاخص‌های مهم توسعه انسانی در هر جامعه‌ای است. این شاخص توسعه در ایران، بسیار پایین است. با آن که زنان ایران از دوران پیش از انقلاب ۵۷ تاکنون برای حضور فعال در عرصه‌های مختلف تلاش کرده‌اند، ولی هنوز بر سر راه فعالیت آن‌ها موانع حقوقی و فرهنگی و سیاسی جدی وجود دارد. بر مبنای باورهای سنتی، زن نان‌آور خانواده نیست و نباید خارج از منزل فعالیت کند، زیرا وظیفه اصلی او حمایت و حفاظت خانواده است.

با چنین تفکری، بخشی از کارفرمایان، زنان را برای انجام دادن بسیاری از کارها ناتوان می‌دانند، چرا که در اکثریت جوامع نوعی تقسیم کار بر اساس جنسیت وجود دارد و خواسته یا ناخواسته مهر زنانه یا مردانه بودن به مشاغل نیز زده می‌شود.

کارفرمایان دست‌مزدی که به زنان مزدبگیر پرداخت می‌کنند، حتی کمتر از نصف دست‌مزد همکار مرد آن‌ها در یک کار برابر است.

براساس آمار در سال ۱۳۴۵، حدود یک میلیون زن در بازار کار ایران حضور داشتند. این رقم در سال ۱۳۵۵، به حدود ۵/۱ میلیون نفر افزایش یافت. طی سال‌های ۱۳۴۵ - ۱۳۵۵ نرخ رشد تعداد زنان فعال در بازار کار ایران، به طور متوسط سالانه حدود ۳/۵ درصد بوده است.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران که زنان نیز در این انقلاب فعال بود، توسط حکام اسلامی جدید با سرکوب خونین این انقلاب زنان نیز سرکوب شدند و فعالیت اقتصادی زنان و بروز بحران اقتصادی، شمار زنان در بازار کار کاهش یافت و در سال ۱۳۶۵ به حدود ۱/۳ میلیون نفر تنزل یافت. اما پس از پایان جنگ، مجدداً نسبت زنان در جمعیت فعال کشور رو به افزایش گذاشت و در سال ۱۳۷۵، تعداد زنان در بازار کار از مرز دو میلیون نفر گذشت. بدین سان، سهم زنان در بازار کار از ۸/۸ درصد در سال ۱۳۶۵ به بیش از ۱۲ درصد در سال ۱۳۷۵ افزایش یافت. ولی این نسبت با سهم زنان در بازار کار اکثر کشورهای جهان، هنوز فاصله بسیار زیادی دارد.

اشتغال زنان در ایران در مشاغل خلاصه شده است و دارای بازار کار تقسیم‌بندی «جنسیتی» است. زنان، ۶۰ درصد شاغلین در بخش تولید منسوجات، ۴۴ درصد آموزگاران و ۳۹ درصد از کارکنان بخش بهداشت و درمان را

تشکیل می‌دهند، در حالی که ۹۶/۵ درصد از مشاغل مدیریتی به مردان اختصاص دارد. زنان ایرانی در هرم مدیریت تصمیم‌گیری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سهم ناچیزی دارند. در سال ۱۳۷۵، در بخش اداره امور عمومی فقط ۶ درصد زنان حضور داشتند.

طی دهه‌های گذشته، سهم زنان تحصیل کرده در بین زنان فعال به سرعت رشد کرده است. در سال ۱۳۴۵، نسبت زنان و مردان دارای تحصیلات عالی در کل شاغلان زن و مرد به ترتیب ۲/۱ و ۱/۱ درصد بوده، که این نسبت‌ها در سال ۱۳۷۵ به ترتیب ۹/۷ و ۲۲ درصد افزایش پیدا کرده است. این مساله نشان می‌دهد که عموماً در مشاغل مختلف زنانی استخدام می‌شوند که دارای تحصیلات و دانش بالاتری نسبت به مردان همکار خود باشند.

در سال ۱۳۷۵، بیش از ۸۰ درصد زنان دارای آموزش عالی، فقط در بخش آموزش و بهداشت و عمدتاً در بخش عمومی اشتغال داشته‌اند. با بالا رفتن سطح سواد و تخصص و سن ازدواج در میان زنان، آنان به طور فزاینده‌ای خواهان حضور در بازار کار، تا حدودی کسب استقلال و شخصیت اجتماعی هستند. این در حالی که حکومت جمهوری اسلامی و برخی از کارفرمایان توان علمی و مدیریتی زنان باور ندارند و گروهی دیگر حاضر به استفاده از زنان متخصص در محیط‌های کار مردانه نیستند. تداوم این وضعیت به افزایش نرخ بی‌کاری در میان زنان تحصیل کرده منجر شده است.

در سال ۱۳۶۴ بخشنامه‌ای از سوی سازمان صنایع و معادن صادر گردید که به موجب آن استخدام زنان در صنایع تحت پوشش خود را ممنوع اعلام کرده بود. در این دوران، از کل فرصت‌های شغلی ایجاد شده در سطح کشور تنها ۱۳ درصد آن به زنان اختصاص داده شد.

در سال ۱۳۸۰ نرخ مشارکت مردان ۶۲ و نرخ مشارکت زنان ۱۲ درصد بود، در حالی که نرخ بی‌کاری زنان ۲۰ درصد و نرخ بی‌کاری مردان ۱۳ درصد اعلام شده است.

بر طبق سالنامه آماری ایران، در سال ۱۳۸۱، به ازای هر ۱۰۰ مرد شاغل در اردیبهشت ۸۱، تنها ۱۴ زن مشغول کار بوده‌اند. کاهش تعداد شاغلان زن مغایر با روند گسترش تحصیل دانشگاهی در جامعه و تمایل زنان به تحصیل در دانشگاه‌ها بوده است. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که آمار در میان افراد شاغل متخصص نیز متفاوت است، به طوری که در برابر هر ۱۰۰ مرد متخصص در جامعه تنها ۲۱ زن متخصص در جامعه وجود داشته است.

ابعاد بی‌کاری در ایران، همواره در حال افزایش است. آمار دقیق در رابطه با شمار بی‌کاران در کشور وجود ندارد. وزیر کار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۵، نرخ بی‌کاری را بیش از ۱۲ درصد اعلام کرد. این در حالی است که گفته می‌شود که نرخ بی‌کاری جوانان در ایران ۲۷ درصد است. چندی پیش سازمان ملی جوانان جمهوری اسلامی، اعلام کرد که ده میلیون جوان جویای کار در ایران وجود دارد.

مشاور استاندار تهران در امور بانوان، شنبه ۱ مهر ۱۳۸۵-۲۳ سپتامبر ۲۰۰۶، نرخ بی‌کاری زنان استان تهران را ۲۲ درصد عنوان کرد و گفت: «بر اساس آمارهای به دست آمده، نرخ اشتغال زنان استان تهران در مقایسه با استان‌های دیگر، بالاتر است. فرحناز قندفروش، در گفتگو با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری مهر، در مورد بالا بودن نرخ بی‌کاری زنان در استان تهران، افزود: با توجه به شرایط ویژه استان و همچنین وضعیت اقتصادی و معیشتی زندگی مردم، نیاز است که در هر خانواده ۲ نفر اشتغال داشته باشند، به همین دلیل در تهران مراجعه کننده برای اشتغال در میان زنان بیشتر از استان‌های دیگر است.

بنا به اظهار مهری سویزی، عضو شورای فرهنگی، اجتماعی بانوان و مشاور وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی، «بیش از ۱۲ میلیون و ۵۰۰ هزار زن خانه‌دار در کشور وجود دارند.» به زنان خانه‌دار، در مقابل کارهای سخت خانگی با ساعات کار طولانی هیچ دست‌مزدی پرداخت نمی‌گردد و هیچ‌گونه بیمه‌ای نیز به آنها تعلق نمی‌گیرد. تلاش برای پرداخت دست‌مزد و یا بیمه بی‌کاری به زنان خانه‌دار توسط حکومت می‌تواند به استقلال نسبی آنها یاری رساند.

همچنین در حال حاضر یک میلیون و ۲۰۰ هزار زن سرپرست خانوار در سراسر ایران وجود دارد. وضعیت زنان سرپرست خانوار بحرانی و دل‌خراش است. آنها، با کمک بسیار ناچیز بنیادها زندگی خود و فرزندانشان را در میان دریایی از درد و رنج و اندوه می‌گذرانند و آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه محسوب می‌شوند.

قراردادهای سنگین موقت کار و عدم پاسخ‌گویی به خواست‌ها و مطالبات کارگران، به ویژه کارگران زن، عدم تناسب نیروی کار جدید با ایجاد اشتغال توسط دولت، همگی دست به دست هم داده و زندگی بسیار سخت و دشواری را برای زنان کارگر و خانه‌دار به بار آورده است.

بدین ترتیب، تدوام رکود نسبی در بازار کار سبب افزایش سریع نرخ بی‌کاری در میان گروه‌های مختلف بویژه زنان کارگر است و با توجه به رکود اقتصادی ایران و بحران‌های پی‌درپی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی در ایران و گرایش زنان تحصیل کرده به حضور فعال در بازار کار، هر ساله شمار زیادی از زنان فارغ‌التحصیل از دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها به صف طولانی بی‌کاران کشور می‌پیوندند، اما، به دلیل محدودیت‌های حقوقی، اقتصادی و فرهنگی خارج از بازار کار قرار می‌گیرند.

جنبش زنان و آپارتاید جنسی در ایران

جمهوری اسلامی، حکومت آپارتاید جنسی است. سران این حکومت از هر فرصتی و از هر مساله‌ای برای توجیه سیاست‌های ضدزن زن خود استفاده می‌کنند. حتی زنانی که به عنوان دکور در این حکومت و در ارگان‌های رنگارنگ‌اش حضور دارند، همان تفکر ارتجاعی مذهبی و مردسالاری را تبلیغ و ترویج می‌کنند و در سرکوب سیستماتیک زنان این کشور، دست کمی از مردان این دم و دستگاه سرکوبگر و خرافی ندارند.

برای مثال، اخیراً «شکوفه گل‌خو»، رئیس جدید دانشگاه الزهراء، که جانشین زهرا رهنورد شده است، با اشاره به آیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور در قرآن، گفت: «در دین مبین اسلام با دلایل ثابت شده فیزیولوژیکی، حجاب و پوشش زنان اهمیت ویژه‌ای یافته است.»

رئیس دانشگاه الزهراء، ادعا کرده است، داشتن حجاب از دیدگاه فیزیولوژیکی امری ضروری و لازم است. به گزارش سایت آموزش نیوز، وی گفت: «در اسلام حجاب و پوشش برای زنان و فرو گرفتن نگاه برای مردان واجب شده است زیرا یکی از دلایل این امر تاثیر تصاویر تحریک‌کننده بر غده هیپوفیز مردان و فعال نمودن آن است.» گل‌خو، گفت: «از نظر علمی با توجه به مقایسه سیستم‌های تولید مثل مردان و زنان و فعال‌تر بودن آن در مردان و با توجه به این که این سیستم‌ها تحت تاثیر هیپوفیز در مغز است می‌توان نتیجه گرفت که تصاویر تحریک‌کننده از طریق بینایی بر هیپوفیز مردان به شدت تاثیر گذاشته و آن را فعال می‌نماید.»

استاد دانشگاه الزهراء، افزود: «پوشش مناسب برای زنان علاوه بر ایجاد مصونیت برای آنها باعث جلوگیری از تحريك مردان می‌شود.»

این ادعا رییس دانشگاه الزهراء، اولاً، هیچ بار و منطق علمی و پزشکی ندارد. دوماً، حجاب سنبل حقارت و بردگی زن است. سوماً، به اصلاح اگر استادان جمهوری اسلامی در دانشگاه‌های مشغول شستشوی مغزی دانش‌جویان بسیجی و حزب‌اللهی هستند، اما دانش‌جویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب شکست‌گرایش ارتجاعی اسلامی در دانشگاه‌های سراسر کشور را با صدای بلند اعلام کرده‌اند.

جنبش زنان، در سال‌های اخیر با اعتراض و برپایی هشت مارس‌ها، روز جهانی زن، ضربه محکمی به پایه‌های تفکر ارتجاعی اسلامی و مردسالاری وارد کرده است. اما هنوز این جنبش مانند جنبش دانش‌جویی و جنبش کارگری، رهبران و سخن‌گویان و نشریات و وبلاگ‌های واقعی خود را پیدا نکرده و از غالب بودن گرایشات لیبرالی در رنج است. شکی نیست که زنان فعال جنبش کارگری سوسیالیستی به امر واقفند و برای برطرف کردن این کمبود اساسی و بزرگ می‌کوشند.

اساساً زنان کارگر و محروم ایران، بخشی از زنان کارگر جهان هستند. از این رو، الگوی مبارزه زنان نیز الگوی جهان‌شمول است. اما حکومت جمهوری اسلامی ایران، در طول ۲۸ سال حاکمیت خود، به طور سیستماتیک زنان را سرکوب کرده و همه نیروی خود را بسیج کرده است تا زنان را مرعوب سازد. اما با این وجود به صراحت می‌توان گفت که جمهوری اسلامی در مبارزه با زنان شکست خورده است. هر چند که زنان نیز صفوف طبقاتی خود را در مبارزه با حاکمیت و قوانین ارتجاعی آن و به طور کلی در راستای اهداف رهایی‌بخش خود، متحد و متشکل نکرده‌اند.

حکومت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، کوشیده است زنان را در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی محدود کند. اما با این وجود بیش از ۶۵ درصد دانش‌جویان دانشگاه‌های کشور را دختران تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر قرار بود الگوی زنان ایران، فاطمه زهرا باشد، در حالی که الگوی زنان ایران، زنان سوسیالیست چون کولنتای، کلارا زتکین، روزالوکزامبورگ و ...، برگزاری هشت مارس، روز جهانی زن است. همین دو نمونه نشان می‌دهد که زنان ایران، نه تنها مرعوب سرکوب سیستماتیک حاکمیت قداره‌بند و ضدزن نشده‌اند، بلکه مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خود را با وجود همه سختی‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی پیش می‌برند. در چنین شرایطی، اگر چه سازمان‌دهی جنبش زنان، با وجود سرکوب و اختناق، همچون تشکل‌های مستقل کارگری و دانش‌جویی و غیره بسیار دشوار است و پیچیده‌گی‌های امنیتی و ذهنی خود را دارد، اما امری شدنی و حیاتی است. امروز جنبش کارگری و دانش‌جویی با هر ضعف و کمبودی صف خود را از گرایشات بورژوازی و فرمیستی و به ویژه دولت جدا کرده و سخن‌گویان سوسیالیست خود را دارد، اما هنوز جنبش زنان این شرایط را پیدا نکرده است. این ضعف جنبش زنان است که این جنبش را آسیب‌پذیر ساخته است. جنبش زنان، چاره‌ای ندارند جز صف خود را از صف حاکمیت و فرمیسم جدا کند.

شاید در هشت مارس ۲۰۰۷، فرصت مناسبی باشد که زنان ایران، به خصوص فعالین پیشرو و سوسیالیست آن، صفوف خود را بیش از پیش متحد و متشکل سازند و با بسیج نیروی طبقه کارگر و همه مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب هر چه با شکوهرتر برنامه‌های هشت مارس را برگزار کنند و در مضمون و محتوای شعارها و قطعنامه-

هایشان، صف خود را هر چه بیشتر از گرایش‌های دولتی و رفرمیستی جدا سازند. شاید از این لحاظ هشت مارس امسال در ایران، آن هم در شرایطی که شبح محاصره اقتصادی و احتمال حمله نظامی بر فراز این کشور به پرواز درآمده است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد. ضروری است که از هم‌اکنون به استقبال سازمان‌دهی برنامه‌های هشت مارس بشتابیم.

نتیجه‌گیری

مسلم است که تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر و سازمان‌ها و احزاب کارگری سوسیالیستی، مبارزه برای بهبود شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان را نه تنها در شرایط به خصوصی، بلکه باید دائما و در فعالیتهای روزمره خود مدنظر داشته باشند. همچنین به ضرورت جلب توجه زنان کارگر و زنان خانه‌دار به مبارزه وسیع طبقاتی، به طور مداوم تاکید کنند. زیرا گرایش‌های لیبرالی، مبارزه زنان ایران را در مبارزه نخبگان محدود کرده‌اند.

قطعا انقلاب اجتماعی، تنها زمانی تحقق پیدا خواهد کرد که زنان و مردان کارگر، متحد و یکپارچه به مثابه یک تن واحد در صحنه سیاسی و اجتماعی حضور فعال داشته باشند. زیرا بدون شرکت میلیون‌ها زنی که در حال حاضر در صنایع و مزارع به کار اشتغال دارند و یا بدون ارج و مزد به کار بردگی خانگی مشغولند، کسب و حفظ قدرت توسط طبقه کارگر بسیار سخت و دشوار است.

زنان کارگر و خانگی، خیلی بیشتر از مردها استثمار می‌شوند و تشکلهای رفرمیستی کارگری نیز اعتراض جدی در مقابل این نابرابری سازمان نمی‌دهند. کارگران سوسیالیست زن و مردی که در این تشکلهای عضویت دارند باید پرچم مبارزه برای برابری طلبانه را در دست گیرند، هر چند نفوذ از دیوارهای بلند سندیکایی و سنت‌ها آن، کاری بس سخت و دشوار است. اما در هر صورت باید این تلاش را به خرج داد. باید قاطعانه علیه این سیاست زیان‌آور و مغایر با منافع طبقه کارگر، مبارزه کرد. یک تشکل کارگری که واقعا ضد سرمایه‌داری است و وظیفه بزرگ تاریخی را برای تغییر جهان در افق و چشم‌انداز خود قرار داده است، قطعا بر مساله برابری زنان، به مثابه یک امر اصلی و مهم، توجه ویژه‌ای می‌کند تا کلیه زائده‌های تبعیض را از میان بردارد. و امر مبارزه طبقاتی را بر علیه هرگونه قید و بند و ستم و استثمار بورژوازی و مردسالاری، آن هم در هر شرایط و موقعیتی امر مشترک زن و مرد بداند.

نگرش‌های بورژوازی به خصوص گرایش‌های عقب‌مانده آن، چون گرایش‌های سنتی ملی و مذهبی، به مساله زن، نگرشی «جنسیتی» است و نه نگرش «انسانی». این نگرش افکار ارتجاعی و تبغیض‌آمیز و نابرابر خود را چه به صورت آشکار و چه پنهان پیش می‌برد. برای این که چنین نگرشی تغییر یابد، ضروری است که به عمق روابط و مناسبات سرمایه‌داری دست برد و کار اساسی و زیربنایی کرد. در عین حال باید از هم‌اکنون و هر روز و در هر شرایطی به طور پیگیر برای بهبود موقعیت زنان مبارزه کرد و آن را صرفا به امر انقلاب گره نزد. اما اگر این مبارزه استراتژی سوسیالیستی را دنبال نکند هر دستاوردی هم داشته باشد از سوی بورژوازی پس گرفته می‌شود. از این رو مبارزه روزمره برای بهبود زنان، اگر با افق و چشم‌انداز مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری و انقلاب اجتماعی همراه نباشد، ماندگار نخواهد بود.

بزرگترین انتقادی که به گرایش‌های رفرمیستی و لیبرالی و به جوامع بین‌المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر وجود دارد این است که این نهادها و اعلامیه جهانی حقوق بشر، اساس نابرابری در میان انسان‌ها را نادیده گرفته‌اند. یعنی اساس نقض حقوق بشر، در بهره‌کشی انسان از انسان و مالکیت خصوصی و در ماهیت سرمایه‌داری است. اما همان آزادی‌ها و رفرم‌ها و رفاهیاتی که در اصل اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده است را نیز هیچ دولتی در جهان رعایت نمی‌کند. نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر، از جمله کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، هیچ قدرت اجرایی برای پیش‌برد اهداف و مصوبات و قطعنامه‌های خود ندارد و آن‌ها فقط بر روی کاغذ و آرشیو آن سازمانی می‌ماند و در جوامع جنبه عملی پیدا نمی‌کند. مگر این که به نفع سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های امپریالیستی باشد. نخستین اصل اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، می‌گوید: «تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند.» مجمع عمومی سازمان ملل متحد، این اعلامیه را در روز دهم دسامبر ۱۹۴۸ تصویب کرد.

این در حالی است که جهان سرمایه‌داری، بخش عظیم جمعیت جهان را به بردگی نوین کشیده و اقلیتی سرمایه‌دار شیره جان انسان‌ها را می‌مکد.

امروز هیچ کشوری در دنیا نیست که اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر را تحقق بخشیده است. اصل بیست و پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید: «هر شخصی حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تامین سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش، به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود.» این در حالی است که هر روز صد هزار انسان در جهان بر اثر گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند. اصل پنجم اعلامیه می‌گوید: «هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه، انسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد.» طبق گزارش سالانه سازمان عفو بین‌الملل، هنوز هم در بیش از ۱۵۰ کشور جهان انسان‌ها را شکنجه می‌کنند. اصل بیست و ششم اعلامیه می‌گوید: «هر شخصی حق دارد از آموزش و پرورش بهره‌مند شود.» اما در سراسر جهان بیش از یک میلیارد بی‌سواد وجود دارد که بخش اعظم آن را دختران و زنان تشکیل می‌دهند. اصل بیست و دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید: «هر شخصی به عنوان عضو جامعه حق امنیت اجتماعی دارد.» در حالی که یک و نیم میلیارد انسان، در این کره خاکی در فقر و فلاکت زندگی سختی را می‌گذرانند. اصل بیست و سوم این اعلامیه از حق کار برای همه انسان‌ها می‌گوید. تنها در ایران، ۸ تا ۱۰ میلیون نفر بی‌کار هستند. بنابراین، گرایش لیبرالیستی درون جنبش زنان، چه سازمانی و چه آکادمیسی‌ها و نویسندگان و پژوهشگرانش که همواره همه را به اعلامیه جهانی حقوق بشر و جوامع بین‌المللی بورژوازی حواله می‌دهند، هر چند که به گوشه‌هایی از درد و رنج زنان اشاره می‌کنند اما آلترناتیو آن‌ها درباره رفع ستم از زنان، فراتر از سیاست‌های کلی اقتصادی و اجتماعی لیبرالیستی جهانی فراتر نمی‌رود. اساساً در معادلات و پژوهش‌های این‌ها جای میلیاردها زن کارگر و خانه‌دار خالی است.

در چنین شرایطی، حضور فعال در مبارزه علیه هرگونه ستم و استثمار سرمایه‌داری به خصوص عرصه زنان، امر مشترک همه زنان و مردان کارگر و آزادی‌خواه و چپ با استراتژی سوسیالیستی است. کلیه استراتژی‌های کنونی رفرمیستی و لیبرالی از جمله در عرصه مبارزه زنان، هیچ تاج گلی بر سر زنان نزده است. بنابراین، تا روزی که

جنبش زنان، صف خود را از گرایش‌های رفرمیستی و لیبرالی جدا نکرده است مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه‌داری و مبارزه بر علیه گرایش ارتجاعی مردسالاری، رشد و گسترش خواهد یافت. در خاتمه تاکید کنم که به نظرم، هر زن و مردی که خود را عضو جامعه جهانی، یعنی انسانی که فارغ از جنسیت و نژاد و ملیت و مذهب می‌داند، بی‌شک از هر طریق ممکن خواستار رفع هر گونه ستم و اختناق، تبعیض و نابرابری و بی‌عدالتی و نابرابری می‌شود و جایگاه نظری و عملی خود را در مبارزه آگاهانه متحد و متشکل جنبش کارگری سوسیالیستی پیدا می‌کند تا از این طریق به مبارزه جدی طبقاتی بپردازد. مبارزه‌ای که با پیروزی خود، محور طبقاتی و روابط و مناسباتی که بهره‌کشی انسان از انسان را میسر ساخته، به ارمغان خواهد آورد.

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

اسفند ۱۳۵۸

دریافتی از : بهرام رحمانی

* برگرفته از «گاهنامه تریبون زن»، سال دوم، شماره ۳، - فوریه ۲۰۰۷